

تعطیلات جادویی

هم به یک دفتر انشا از دوره‌های قبل؛ همان دفتری که در یکی از برگه‌هایش نوشته‌اید مهندس، دریانورد، عکاس، مدیر، پزشک، معلم، نویسنده یا هر چیز دیگر. هیجان کشف هر کدام از این‌ها کمتر از هیجان کشف یک جزیره ناشناخته نیست و بهترین زمان برای این قبیل کشف‌ها شاید همین روزهای خانه‌تکانی باشد؛ همین الان که لاقل سیزده روز برای فکر کردن بهشان فرصت دارید. شک نکنید! این تعطیلات جادویی قدرت تغییر آینده شما را دارند. اما اگر با همه این تفاسیر هنوز توجه نشده‌اید، به آن ده هزار تومان که امکان دارد در جیب یک لباس قدیمی پیدا شود، فکر کنید... حالا مطمئنم حتما قید در کتابخانه خوابیدن را می‌زنید.

عطا پناهی

در این روزهای پایانی سال کم‌کم همه به این نتیجه می‌رسید که قربان صدقه رفتن‌ها و اصرار همیشگی مادرانتان که: «بچه شیر بخور قد بکشی!» توطئه‌ای بیش برای بهره‌وری هر چه بیشتر از توانایی‌تان در نصب پرده و تمیز کردن لوستر و... نبوده و احتمالا پس از رسیدن به چنین نتیجه‌ای تصمیم می‌گیرید به جای «از شنبه سال بعد»، از همین امروز درس‌خوان بشوید و به کتابخانه بروید. خب البته کتابخانه به خودی خود جای بدی نیست، اما صبر کنید. شاید بد نباشد آدم سالی یکبار را در اتاق خودش گشت بزند. به این فکر کنید که بسته آدامس، جوراب‌های نشسته و برگه‌های امتحانی را که کنار بزنید، امکان دارد به فیلمی برسید که هیچ‌وقت فرصت دیدنش را پیدا نکرده بودید یا کتابی که دوستی بهتان هدیه‌اش کرده بوده و یا شاید

مدیر مسئول: محمد ناصری

سردبیر: محمدعلی قربانی

شورای کارشناسی: حسین امینی پویا،

محمد کرام‌الدینی، ناصر نادری،

سیدامیر سادات موسوی، عطا پناهی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: ایمان اوجیان

شمارگان: ۱۳۵۰۰ نسخه

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر

شمالی، پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴

تلفن: ۸۸۴۹۰۹۶ - ۸۸۴۹۰۹۷ - ۸۸۴۹۰۹۸

شماره تلفن پیام‌گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲

نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی

۸۸۳۰۵۷۷۲ - تلفن: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

۲۰

راحت‌العلوم!

وسط یک خانه مرتب و تمیز جان می‌دهد برای گفت‌وگو با یک جوان خلاق. مخصوصاً اگر بدانی کارگاه او یکی از اتاق‌های همان خانه است. محمد حسین جدی کلاس دوم دبیرستان است.



۴۲ اینجا مدرسه نیست

۴۴ غم دوران

۴۶ سرگرمی

۴۸ پیشخوان

پژوهش بلامانع

۴۰ در شماره قبل به بررسی چرایی و چگونگی فیش‌نویسی پرداختیم. در این شماره قصد داریم موانعی را که...

۲ ایل نازنین!

۴ معرفی جوان شایسته

۶ صدا، دوربین، رشد

۸ بگو سبب!

۱۲ برق از آب گذشته

۱۴ تقویم‌ماه

۱۶ دوزندگی و برازندگی

۱۸ مختل نشوید

۲۲ Cooking

۲۴ دفتر کاهی

۲۶ جهان ۱+۳ بعدی

۲۸ ثروت بی‌پایان

۳۰ کودکان و پیران فاتح

۳۲ زنگ تفریح

۳۶ دو مزاحم در نانواپی

۳۷ کارگاه داستان‌نویسی

۳۸ دسته‌گل سهرابی



ایل نازنین!

برای دیدن نازنین والی به راه دوری رفتیم. ماشین انداخت توی جاده، ما از شیراز دور شدیم و به کازرون نزدیک و نزدیک تر شدیم. ماشین یک بریدگی را انداخت توی بیراهه و از چند تپه گذر کرد تا رسیدیم به چادرها... چادرها در تمام دشت پراکنده بودند. مردها رفته بودند دنبال کار و زن‌ها داشتند زندگی می‌کردند، بعضی‌هایشان سبزی کوهی می‌چیدند، بعضی‌هایشان به ماشین ما نگاه می‌کردند. بعضی‌هایشان مراقب مرغ و خروس‌ها بودند... ما به یک طایفه از ایل قشقایی رسیدیم؛ طایفه «فارس مدان»، تیره «ماچان‌لو». از آن دور دختری با پیراهن عشایر را دیدیم؛ پیراهنی صورتی‌رنگ که به ما چشمک می‌زد و می‌گفت نازنین مدت‌هاست منتظر ماست تا برای ما از زندگی عشایری و از کوچ بگوید.

می‌شویم.

■ پس همه کارهای خانه با توست؟
آره!

■ پس کی درس می‌خوانی؟
مدرسه ما شبانه‌روزی است. تا آنجا دو ساعت راه است. وقتی می‌رویم مدرسه تا چهارشنبه ظهر آنجا هستیم. وقتی برای سه روز آخر هفته برمی‌گردم، دوباره کارها با من است.

■ چه قدر سخت! حتماً وقتی می‌آبی کلی کار روی هم تلنبار شده است؟

یک ظهر گرم بود. نازنین غذا را پخته و چادرشان را جمع‌وجور کرده و بعد به ما ملحق شده بود: «من ۱۶ ساله‌ام و سال دوم دبیرستان هستم. خب من اصلاً آن‌طور که شما فکر می‌کنید کار نمی‌کنم. یعنی کارهای روزمره را انجام می‌دهم. فقط گاهی به مردها کمک می‌کنم گوسفندها را ببرند چرا!»

■ منظورت از کارهای روزمره چیست؟
خب، صبحانه درست می‌کنم، ناهار و شام می‌پزم، خانه‌داری می‌کنم و ظرف‌ها را

یک ذره! چون مادرم به‌جای من در این مدت کارها را انجام می‌دهد. اما خب وقتی برمی‌گردم کارها با من است.

■ آن وقت چه قدر در طول روز می‌خوابی؟

پنج‌ونیم صبح بلند می‌شوم. نماز را می‌خوانم و اگر فرار باشد گوسفندها را ببریم چرا که البته بعضی وقت‌ها این کار را می‌کنیم، ساعت شش‌ونیم راه می‌افتیم. حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ گوسفند را دو نفری می‌بریم و برمی‌گردانیم.

■ سگ گله هم دارید؟

بله. گاهی که گوسفندها خیلی دور شوند، می‌رود دنبالشان.

■ با گوسفندها به مشکل بر نمی‌خوری؟

بعضی وقت‌ها دعوایشان می‌شود.

■ و بعد برمی‌گردید خانه؟

ظهر برمی‌گردیم. کمی استراحت می‌کنیم و دوباره عصر گوسفندها را می‌بریم چرا. روزی دوبار باید چرا کنند.

■ چه سخت!

دختر ایل خیلی کارها بلد است؛ از قالی‌بافی گرفته تا پختن نان. از دوشیدن شیر گوسفندان تا زدن ماست و دوغ و حتی کشک. دختر ایل بلد است کره



خانواده نازنین





گاهی هم باید خودت خانه‌ات را جمع کنی... خانه‌ات با تو می‌آید جای دیگر... باید دست به دست بقیه بدهی و دوباره خانه پارچه‌ایات را سرپا کنی. ایل هنوز مثل گذشته‌ها بزرگ و ریش سفید دارد. اگر مشکلی پیش بیاید، او حل می‌کند. مهمانی بیاید اول خانه او می‌رود. درست شبیه به ما که آمده‌ایم به خانه بزرگ ایل و بعد نازنین آمده است پیشمان...

افراد ایل درباره لباس‌هایشان حرف می‌زنند و بعد ما را می‌برند کنار یخچال‌های طبیعی‌شان که با پارچه درست کرده‌اند. از توی مشک آب می‌ریزند برایمان که: «آب در مشک خنک می‌ماند. این مشک‌ها را خودمان از پوست حیوان‌ها می‌سازیم.»

■ غذا چه می‌خورید؟
همه چیز.

■ یعنی ایل غذای خاص خودش را ندارد؟

چرا، مثلاً یکی از غذاهای خاص ایل شورباست. اما معمولاً همان غذاهایی را می‌خوریم که در شهر می‌خورند.

■ همه را بلد پیزی؟
بله، دختر ایل خیلی کارها بلد است.

**دختر شهر بودن
راحت‌ترین کار
دنیاست**

کمکمان می‌کنند. مارها از سگ می‌ترسند. **■ پس تو حسابی شجاعی! من مار ببینم دیگر زنده نمی‌مانم؛ چه برسد به اینکه بخواهم آن را دور کنم و خانه‌ام را نجات بدهم. من جیغ‌زنان فرار می‌کنم!**

می‌خندد و می‌گوید: «ما به حیوان‌ها عادت کرده‌ایم.»

این روزها زندگی در ایل به سختی گذشته‌ها نیست. لازم نیست بروی سر رودخانه برای آوردن آب. بعضی ایل‌ها در جاهایی مستقر می‌شوند که می‌توانند از آب بهداشتی و برق استفاده کنند. حالا اهالی ایل برای خرید گاهی به شهر می‌روند و فقط روزی یک‌بار لازم است مردها بروند و آب از تانکر بردارند و به نزدیکی چادرها بیاورند.

دست‌شویی و حمام؟ خب این‌ها دیگر ساختنی هستند. آدم‌ها شبیه گذشته‌ها، برای حمام کردن از تشت آب استفاده می‌کنند و برق را به چادرهایشان می‌کشند تا بتوانند تلویزیون ببینند. اما تنها سرپناه‌شان پارچه‌های کلفت است که باید آن‌ها را از سرما و گرما حفظ کند.



بگیرد. می‌گویند: «دختر ایل باید همه کار را بلد باشد. همان وقت که بچه است، یاد می‌گیرد. قرار نیست هر روز همه این کارها را انجام بدهد، اما باید بلد باشد و برحسب نیاز توانایی‌هایش را به کار بگیرد. باید هم زن باشد و هم مرد.»

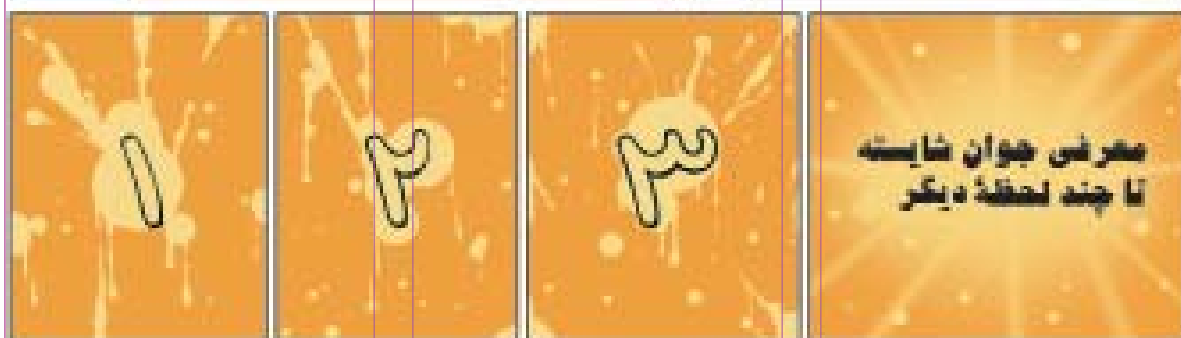
من به دست‌های زن‌های ایل نگاه می‌کنم که قوی و مردانه شده‌اند. این دست‌ها گوسفند سر می‌برند و پر مرغ‌ها را می‌کنند. قرار نیست بابت این کارها پول بگیرند. قرار است در کنار هم زندگی کنند و هر ایل بقای خانواده‌اش را حفظ کند. زن باشی یا مرد فرقی ندارد. همه در ایل مهم‌اند. همه کاری می‌کنند تا ایل روی پای خودش بایستد.

نازنین می‌گوید: «دختر شهری بودن راحت‌ترین کار دنیاست. اما دختر ایل بودن سخت است، مخصوصاً اگر خواهر و برادر کوچک‌تر داشته باشی!»

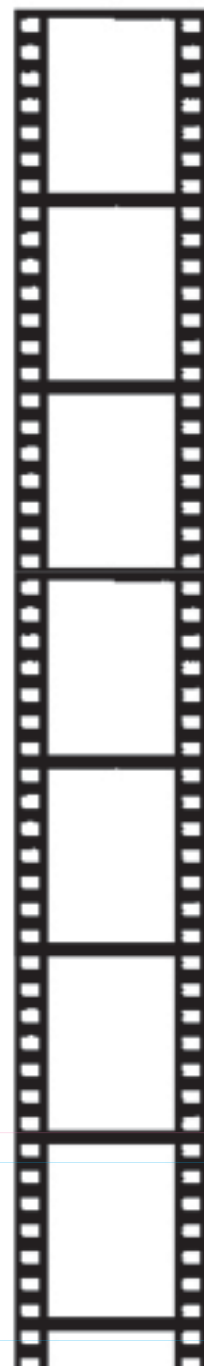
■ چه کاری بیشتر سخت است؟
راستش وقت‌هایی که خانه را مرتب می‌کنم و عصر که برمی‌گردم می‌بینم برادرهایم دوباره چادر را به هم ریخته‌اند.

■ از حیوان‌ها نمی‌ترسی؟
بعضی وقت‌ها مار می‌آید به چادر که با چوب آن را دور می‌کنیم. البته سگ‌ها هم

معرفی جوان شایسته







گزارشی از جشنوارهٔ چهل و چهارم صدا، دوربین، رشد

«جشنوارهٔ بین‌المللی فیلم‌های آموزشی رشد» قدیمی‌ترین جشنوارهٔ فیلم در ایران و جشنواره‌ای تخصصی است که با مدیریت وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران و اهتمام «سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی»، هر سال با هدف شناسایی، انتخاب و معرفی فیلم‌های برتر آموزشی و تربیتی، برگزار می‌شود. این جشنواره از سال ۱۳۴۲ در تهران کار خود را آغاز کرد و تا سال ۱۳۴۸ به‌طور پیاپی شش دوره به کار خود ادامه داد. اما پس از پیروزی انقلاب از سال ۱۳۶۴ با نام «جشنوارهٔ بین‌المللی فیلم‌های آموزشی و تربیتی» و با شرکت ۲۱ کشور کار خود را از نو آغاز کرد و از دورهٔ بیستم به بعد با نام کنونی آن شناخته می‌شود. این جشنواره در گروه‌های فیلم آموزشی، فیلم مستند، انیمیشن، فیلم‌های تربیتی داستانی کوتاه و بلند کودک و نوجوان برگزار می‌شود.

جشنوارهٔ امسال

امسال ما از ساعت هشت صبح در سینما فلسطین حضور داشتیم. بچه‌های پرانرژی از شهرهای گوناگون آمده بودند و تا حدودی یکدیگر را می‌شناختند. محل اقامتشان اردوگاه شهید باهنر تجریش بود. بخش اول جشنواره مربوط می‌شد به کارگاه‌های آموزشی (ورکشاپ‌ها) که مدرس آن‌ها دکتر احمد الستی، مدرس دانشگاه تهران بود و اصول اولیهٔ کارگردانی را به بچه‌ها آموزش می‌داد. هم‌زمان با آموزش دکتر الستی در یک سالن، در سالن کناری فیلم‌های معلمان و همکاران فرهنگی اکران و داوری می‌شد. بعد از ساعتی استراحت و ناهار جای معلمان و دانش‌آموزان عوض شد.

دکتر الستی معتقد بود جشنوارهٔ امسال به‌طور حیرت‌انگیزی خوش حال‌کننده است. چرا که بچه‌های صبح‌و‌ا‌ق‌عا در سطحی به سؤالات پاسخ می‌دادند که سطحی کاملاً عالمانه و تفکربرانگیز، و نشانهٔ دید باز و مطالعهٔ بالای آن‌ها بود. فرهنگیان بعد از ظهر هم معلمان فعال بودند که بعضی حتی تجربهٔ ساخت بیشتر از ۲۰ فیلم را داشتند که این از نشاط جمع صبح و اندیشه و تفکر محفل بعد از ظهر نشان دارد.

دکتر الستی که از اولین دوره در

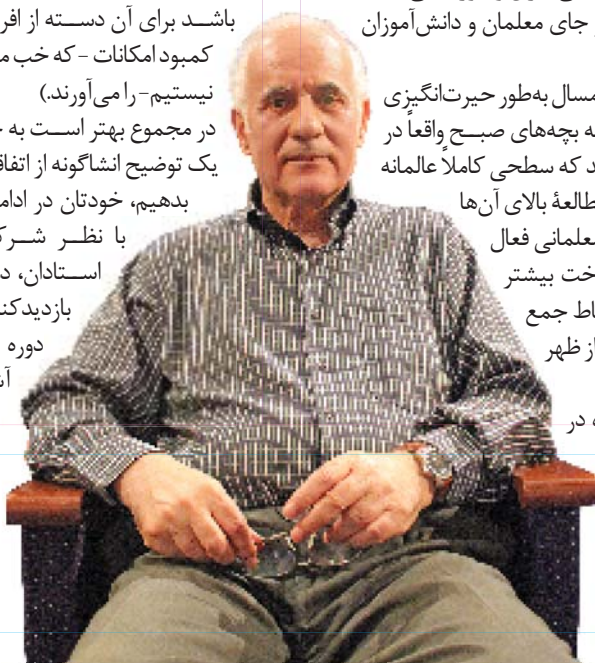
این جشنواره حضور داشته است، به این موضوع نیز اشاره کرد که: «نمی‌توان منکر شد که خود رشد نیز سال‌به‌سال دارد رشد می‌کند. این رشد، هم حاصل تجربه است و هم زحمت زیادی که دست اندرکارانش می‌کشند»

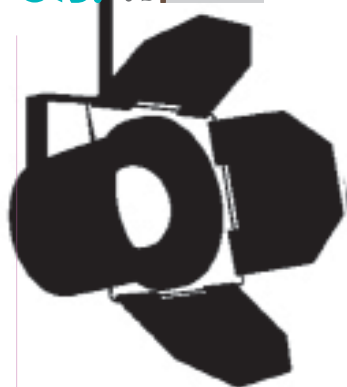
در نهایت در ساعت شش بعد از ظهر اکران فیلم‌ها و برگزاری کارگاه‌های آموزشی آغاز شد و حالا همه می‌خواستند بفهمند برگزیدگان این دوره چه کسانی هستند. در بخش فرهنگیان، سازندگان یک فیلم داستانی بلند، چهار فیلم داستانی کوتاه و دو مستند توانستند تندیس زرین، دیپلم افتخار، تقدیرنامه و جوایز نقدی را از آن خود کنند. اما در بخش دانش‌آموزی اولین تفاوت جالبی که به چشم می‌آمد، توجه بیشتر بچه‌ها به ساخت انیمیشن و مستند بود؛ البته مستندهای خوب! آن‌ها پنج مستند، پنج انیمیشن و دو فیلم داستانی کوتاه داشتند. دکتر الستی در این زمینه در پاسخ به سؤال ما که: «آیا واقعا ساختن فیلم کوتاه لازمهٔ ورود به دنیای فیلم‌های بلند است؟» به این نکته اشاره کرد که: «در دنیا عدهٔ بسیار زیادی هستند که فیلم کوتاه می‌سازند بدون هیچ نیتی برای ساختن فیلم بلند. چرا که هویت فیلم کوتاه هویتی مستقل است و همهٔ ما می‌بینیم فیلم‌سازهای بزرگی مثل جرموش، لینچ و ... هم این روزها به ساختن فیلم کوتاه رو آورده‌اند.»

نکتهٔ قابل توجه بعدی پراکندگی برگزیدگان از ۱۰ شهر متفاوت بود و تساوی تصادفی تعداد دختران و پسران و البته غیبت برگزیدگان تهرانی! (که شاید همین یک عامل آخر کمی امیدوارکننده باشد برای آن دسته از افرادی که بهانهٔ کمبود امکانات - که خب ما هم منکرش

نیستیم - را می‌آورند.)

در مجموع بهتر است به جای اینکه ما یک توضیح انشاگونه از اتفاقات جشنواره بدهیم، خودتان در ادامهٔ این پرونده با نظر شرکت‌کنندگان، استادان، داوران و حتی بازدیدکنندگان این دوره از نزدیک آشنا شوید.





تماشاچی / مهدی ولی زاده

اگر در حالت عادی به شما دو ترکیب «ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز» و «جشنواره رشد» را بدهیم و بگوییم که رابطه بینشان را برابمان پیدا کنید، عمرا نمی‌توانید هیچ ربطی بینشان پیدا کنید. ولی به هر حال نماینده این ستاد آمده بود به دیدن فیلم‌های جشنواره. با آقای افراسیابی، نماینده ستاد مذکور، و دکتر عیسی کشاورز، یکی از مدرسان دانشگاه، در مورد اینکه چه شد به جشنواره آمدند و این جشنواره و اتفاقات مشابهش چه تأثیرات مثبتی روی جامعه دارد، گفت‌وگو کردیم.

از نظر آقای افراسیابی، معلمان هنرمند چون هم هدف والای آموزشی دارند و هم ابزاری چون هنر - که یک راه ارتباطی مؤثر با جامعه است - می‌توانند در زمینه گسترش بستر مناسب برای ایجاد نوعی فضای فرهنگی خاص بسیار مفید باشند. از طرف دیگر، ایشان جشنواره را پلی ارتباطی میان آموزش و پرورش و مردم و دانش‌آموزان می‌دانستند و از آنجا که هدف جشنواره، برنامه‌های هنری با رویکرد آموزشی است، به نظرشان ابزاری بسیار مفید در بحث تربیت یک نسل آگاه به حساب می‌آید.

دکتر کشاورز می‌گفتند: «ویژگی بارز هر فرهنگ قوی این است که جدا از تولید عناصر آموزشی مثبت، بتواند خودش را هم به نسل بعد منتقل کند، و قطعاً برنامه‌هایی چون این جشنواره زمینه مناسبی را برای این امر فراهم می‌کنند».

از بحث هدف که گذشتیم، از آقای افراسیابی در مورد حمایت‌هایشان از جشنواره و شرکت‌کنندگان پرسیدیم و متوجه شدیم ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز برنامه‌های حمایتی جالبی برای فیلم‌سازان جوانی که ایده‌های نو در زمینه مبارزه با پدیده قاچاق دارند، تدارک دیده است. از جمله این حمایت‌ها، حمایت‌های مالی و همچنین ایجاد بستری برای پخش آثار برگزیده از صدا و سیما در آینده‌ای نه چندان دور است.

پس اگر تصمیم دارید یک فیلم جدید به جشنواره بعدی ارائه دهید، بد نیست کمی هم به ارزش‌هایی که حتماً به نفع آینده کشورمان خواهد بود، فکر کنید

نکته‌هایی درباره فیلم‌سازی

از استاد احمد الستی چه چیزهایی را باید یاد بگیریم؟

برای فیلم‌ساز شدن باید خواند و خواند و خواند. باید نقاشی‌های خوب دید، به تئاتر رفت و موسیقی گوش داد. یکی از راه‌های گسترده شدن ذهن همین اشراف نه عمیق اما قابل ملاحظه به تمامی هنرهاست. اما متأسفانه نسل فیلم‌سازان ۲۵-۲۰ ساله ما انگار از تخیل بریده‌اند. به نظر من خطرناک‌ترین چیزی که در زمان حال و برای ما وجود دارد، همین دور شدن از رویاهاست و اتکا به رئالیسم بسیار زیاد اجتماعی. نمی‌شود بگویید من کتاب نمی‌خوانم، اما فیلم زیاد می‌بینم. هیچ چیز به تنهایی نمی‌تواند جایگزین چیز دیگری باشد، چه برسد به همه چیز! مگر می‌شود همه چیز را به تصویر تبدیل کرد؟ مقدار زیادی از حرف‌ها را باید در لغات جست‌وجو کنید. شعر قابل تبدیل شدن به تصویر نیست. ماهیتش در خودش پنهان شده است.

اگر کسی توجیهش برای مطالعه نکردن، دیدن فیلم است، دنیای جادویی لغات را چه‌طور می‌خواهد به تصویر بکشد؟ خواندن آثار دیگران مقدمه خوبی است. باید کمی حوصله داشت. بعد از اینکه چند بار یا حتی چندین بار توانستید «بیا مطالعه» از ایده‌های دیگران فیلم بسازید، سرانجام به جایی می‌رسید که با یک ذهنیت قوی قادر به درست درآوردن ایده‌های خودتان هم خواهید بود. اگر کسی فکر می‌کند یک عالمه اندیشه دارد، اما ما هیچ چیز خاصی در فیلمش نمی‌بینیم، این یعنی حتماً یک جای کار غلط بوده است.

همه چیز پله‌پله است، حتی گذر از ساختار کلاسیک به مدرن. کسی که بدون تجربه ساختار کلاسیک فیلم مدرن می‌سازد و خوب هم می‌سازد، مطمئن باشید به اندازه کافی اطلاعات داشته است،

و گرنه در این زمینه هم باید به اندازه کافی

تجربه داشت. نمی‌خواهم بگویم به‌طور

معجزه‌آسایی اطلاعات به‌دست می‌آید،

نه! اما شاید از راه‌های دیگری و شاید

مجموعه‌ای از راه‌ها باعث گسترش

ذهن و ایده‌اش شده است. می‌خواهم باز

تأکید کنم: ببینید، بخوانید و تجربه کنید.

چرا که اغلب کتاب‌ها، فیلم‌ها، نقاشی‌ها،

موسیقی‌ها و هنرها خوب‌اند، فقط باید فهمید

هر کدام را در چه زمانی باید خواند و دید و

شنید.



بگوسیب!

نگاهی به حاشیه‌های جشنواره فیلم رشد

راستش را بخواهید، ما خودمان را کشتیم تا یک عکس غیر جدی و غیر پر سنی و غیر رسمی از بچه‌ها ثبت کنیم. حتی به جایی رسیدیم که می‌خواستیم قلقلکشان بدهیم تا شاید یک لحظه دندان‌هایشان را موقع خنده ببینیم و عکسشان را بگیریم، اما دروغ از یک لیخند اولی تا دلتان بخواند نگاه‌های رو به افق و دست‌های ستون شده زیر چانه داشتیم و چشم‌هایی که پر بودند از این حرف که: «بایا قراره عکس به کار گردان بزرگو تو مجله‌تون چاپ کنی؛ به عکس هنری درست و درمون بگیر ازم». همه می‌خواستند بزرگ‌تر از آن چیزی که هستند، به نظر برسند و وقتی جنگولک بازی‌های ما را می‌دیدند، می‌شد شنید که ته دلشان می‌گویند: «یکم سنگین باش عکاس، جلوت به کار گردان وایساده!» حتی وقتی که توانستیم چندتایشان را بخندانیم، خودشان آمدند بالای سرمان و مجبورمان کردند عکس‌های خندانان را باک کنیم و جایش آن عکسی را که درش نگاهشان رو به افق‌های دور دست است، نگاه داریم. ما که حریفشان نشدیم، اتفاق‌های در افق حتماً چیزی منتظرشان است؛ قطعاً یک ولی مطمئنیم در افق حتماً چیزی منتظرشان برق می‌زد.



شاهد باشین نوبی جشنواره تقدیه هم می‌دادندا

همه چیز از اینجا شروع شد

استاد: ای بابا چقد سوال می پرسن!

از همه بچه ها بزرگ تر

اسکار «اصالت» تقدیم شد به منصور یاد از زاهدان. زیرا او تنها کسی بود که با لباس زیبای محلی در جشنواره حضور پیدا کرد.

استاد: دکوپاژ مثل دوختن بلوز از رو الگو میمونه، دکوپاژو خوب بلد باشی می تونی قسمت های مختلف یک فیلم رو در جای مناسب بدوزی و در نهایت یک لباس کامل داشته باشی.

انجمن اسکاری ها!

مهدی ولی زاده

اگر از نسل قبل این سؤال را می پرسیدیم، شک نکنید که چند دقیقه ای توی صورتمان نگاه می کردند و بعد سرشان را می خاراندند و بعد هم اطراف را نگاه می کردند تا مطمئن شوند مخاطب سؤالمان کس دیگری نبوده باشد و آخر سر هم ازمان سؤال می کردند: «با من بودی؟! داری مسخره می کنی?!».

ولی این نسل فرق دارد. بین این سؤال ما که «فکر می کنی اگه فیلمت می رفت اسکار و اونجا پخش می شد، جمعیت توی سالن برات دست می زدند یا نه؟» و جواب آن ها که «آره، حتماً، شک نکن!» چند ثانیه که چه عرض کنم، چند صدم ثانیه هم فاصله نیفتاد. حالا کاری نداریم که شاید می خواستند خودشان را با اعتمادبه نفس نشان بدهند، اما همین که اعتمادبه نفسشان را نشان دادند و ما چاپش کردیم، شاید آن ها را در رودربایستی بچه محل ها و اهل فامیل بگذارد و آخر سر هم به اسکار برسند.

می دانید؟ راستش این سؤال برای ما خیلی عجیب نبود، اما سؤال بعدی چرا! وقتی از آن ها پرسیدیم کتاب می خوانند یا نه، باز هم به همان سرعت گفتند: «آره حتماً، شک نکن!» باور می کنید؟ هنوز هم در دنیا دهه هفتادی هایی هستند که بدون شک کتاب می خوانند!

سؤال جذاب بعدی و در واقع جواب جذاب بعدی بچه ها در پاسخ به این سؤال که: «اگه می تونستی سه فیلم از فیلم های رقیبت را که از کار تو بهتر بودند، حذف کنی، این کارو می کردی یا نه؟!» صادقانه بگویم ما به آن ها خیلی امیدوار شدیم، وقتی که باز هم بدون مکث گفتند: «آره حتماً، شک نکن!» و نام فیلم های بهتر از خودشان را بردند. این یعنی با کسی رو دربایستی ندارند. این یعنی می پذیرند که جا برای بیشتر کار کردن هست و اعلام می کنند که اگر قرار باشد فقط یک روز دیگر وقت داشته باشند، از آموخته های کارگاه آموزشی (ورکشاپ) و فیلم هایی که دیده اند و حتی از خود این جشنواره، می توانند فیلم ها و مستندها و انیمیشن های قوی تری بسازند.

پاسخ هایشان صریح بود و تکلیفشان روشن. آن ها آمده بودند کارگردان شوند و می دانستند که تازه اول راه هستند. ما به آینده منصور، عسل و نیلوفر امیدواریم و امیدواریم آن ها هم همیشه هیجان و نشاط این روزهایشان را حفظ کنند.



یک فیلم خانوادگی

مهدی ولی زاده- زهرا صنعتگران خانم مرضیه کاظمیان، دبیر فیزیک معتقدند: «آدم باید تمام جنبه های ذهنش را با تجربه های جدید رشد دهد» و می گویند به همین دلیل است که در جشنواره شرکت کرده اند. آمده اند تا با دخترشان تجربه ای جدید داشته باشند؛ تجربه فیلم سازی. از ایشان می پرسیم:

■ خانم کاظمیان، این اولین بار است که در جشنواره شرکت می کنید؟

بله تجربه اول ماست. من به عنوان تهیه کننده در بخش فرهنگیان شرکت کرده ام و دخترم هم کارگردان کار هستند.

■ رشته تحصیلی دختر شما گرافیک است. چرا با رشته هنری مخالفت نکردید و او را به تحصیل مثلاً در رشته ریاضی وادار نکردید؟

وقتی می دیدم به هنر علاقه مند شده و از آن مهم تر، در این زمینه استعداد دارد، دلیلی برای مخالفت نداشتم. راستش من اگر قرار باشد الان یک جوجه بکشم، همان جوجه ۴۰ سال پیش را می کشم. ولی دخترم این طور نیست. وقتی می بینم با یک حرکت دست نقاشی های بهتر و متفاوت تر خلق می کند، لذت می برم و قطعاً حمایتش می کنم.

■ موضوع فیلمتان چیست؟!

نامش را گذاشته ایم روباه و خروس. یکی از بخش های جشنواره به فیلم هایی با نگاه به کتاب درسی (در قسمت فرهنگیان)، اختصاص دارد. خودتان که می دانید، کش مکش میان روباه و خروس همیشه پای ثابت کتاب های درسی است! آقای بهمن یگانه راد، نویسنده کودک و

کمی پیش از داوری

وحید گلستان، مدرس دانشگاه و کارشناس فیلم آموزشی و از همکاران دفتر تکنولوژی آموزشی است، چند سالی می‌شود که به‌عنوان داور در «جشنواره بین‌المللی فیلم‌های آموزشی رشد» حضور پیدا می‌کند. ما در این مصاحبه کوشیده‌ایم با پیشنهادات ایشان برای نسل جدید فیلم‌ساز بیشتر آشنا شویم.

■ آقای گلستان، ارزیابی شما از سطح دانش آموزان چیست؟

من فکر می‌کنم دانش آموزان به‌شدت و در مسیری روشن رو به جلو هستند. این پیشرفت یکی به‌علت در دسترس قرار گرفتن سخت‌افزار و دیگری به‌دلیل به راحتی به اشتراک گذاشتن تولیدات آن‌هاست. در واقع این روزها می‌شود با یک تلفن همراه و لپ‌تاپ و هزینه خیلی پایین‌تر، یک استودیوی خانگی داشت. همین رشد کمی تولیدات به تدریج باعث رشد کیفی نیز خواهد شد.

■ به نظر شما ایراد اصلی کار بچه‌ها بیشتر در کجاست؟

شتاب‌زدگی و در پس شتاب‌زدگی، شعار زدگی حتی! ما دو نوع فیلم آموزشی داریم: آموزش مستقیم و آموزش غیرمستقیم. در آموزش غیرمستقیم بیننده خودش به این نتیجه می‌رسد که عملی خوب است یا بد. اما زمانی که کارگردان در رساندن پیامش ناتوان باشد، مستقیم و به صراحت حرفی را می‌زند که برای بیننده قابل باور نیست؛ چرا که تفاوت فاحشی با تجربه‌های شخصی‌اش دارد. و اما چرا گفتم شتاب‌زدگی؟ متأسفانه بچه‌ها در بهترین حالت فیلم زیاد می‌بینند. دیدن فیلم قطعاً به مشق نظری کمک خواهد کرد، اما بخش مهم فیلم‌سازی فلسفه و جهان خود فیلم‌ساز باید باشد که از مطالعه زیاد و دیدن‌ها و سفرها و فهمیدن‌ها به‌وجود می‌آید.

■ توصیه‌ای برای کسانی که تازه وارد این راه شده‌اند و شاید هنوز ایده مستقلاً نداشته باشند، دارید؟

باید به اصالت ذهن خودمان نزدیک‌تر باشیم. راه این نزدیک شدن ساخت هرچه بیشتر فیلم‌های مستند است. رسیدن به فانتزی و ایده‌آلیسم شناخت و گذشتن از رئالیسم است. ما می‌بینیم که هر ساله در همین جشنواره چند فیلم مستند وجود دارند که تنه به فیلم‌های بزرگسال ما می‌زنند حتی!

■ بین کارهای ارائه شده، کاری هم وجود داشت که شخصاً دوست داشته باشید بسازیدش؟

بله، مستند «نان محلی» ایده خوبی بود و جای کار خیلی بیشتری داشت.

■ در پایان برای بهتر شدن عملکرد جشنواره و همین‌طور خود دانش آموزان پیشنهاد خاصی ندارید؟

درباره جشنواره فکر می‌کنم باید نوعی ارتباط عرضی بین قسمت‌های متفاوت کودک و نوجوان، فرهنگیان و بزرگسال باشد. البته داشتیم دانش‌آموزان برگزیده‌ای که در سال‌های بعد به‌عنوان داور انتخاب می‌شدند، اما اگر بر فرض جشنواره دانشجویی هم برگزار می‌شد، به قطع نشدن ارتباط بین تجربه بیشتر و ایده‌های نو بین بچه‌هایی که تقریباً هم‌اند و حرف هم را بهتر می‌فهمند، کمک بسیار زیادی می‌کرد. در مورد خود دانش‌آموزان هم، چه کسانی که به فیلم‌سازی نگاه جدی دارند و چه دانش‌آموزان معمولی، اگر سعی کنند برای ارائه تحقیق‌ها و کارهای کلاسی‌شان، به جای قلم و کاغذ که البته این روزها جایش را به کیپی و پیست داده است، از یک دوربین استفاده کنند، من قول می‌دهم هم خودشان لذت بیشتری می‌برند و هم به بالا بردن سطح سلیقه و نگاه فیلم‌سازان نوجوان و مخاطبان‌شان کمک قابل ملاحظه‌ای می‌کنند.



نوجوان و همسر خانم کاظمیان نیز به همراه دخترشان در جشنواره حضور داشت. ایشان یکی از پرکارترین نویسندگانی داستان کوتاه در کیهان بچه‌ها و همچنین مؤلف کتاب‌های نبرد رئیس‌علی، مثل رود پر خروش و... است.

نظر آقای راد را درباره جشنواره پرسیدیم. وی معتقد است: «جشنواره رشد اگر جشنواره خوبی نبود، ۴۴ دوره ادامه پیدا نمی‌کرد. یکی از نکاتی که این جشنواره دارد، حضور نوجوانانی است با ایده‌های نو. این ایده‌ها حتی می‌توانند به فیلم‌سازان بزرگسال ما و تمام افرادی که در زمینه کودک و نوجوان فعالیت می‌کنند کمک بسیاری کنند. اساس نوشتن تخیل است و تخیل ناب را می‌توان در سن‌های پایین‌تر به راحتی دید. از طرف دیگر، نسل جدید ایده‌های جدید دارند برای مشکلاتی که نسل ما در برطرف کردنشان ناتوان بودند. پس باید از تمام ایده‌های این نسل استفاده کرد.»

ایشان می‌گویند حتی اگر هیچ ایده‌ای هم در کارهای دانش‌آموزان به چشم نخورد، باز وجود جشنواره مایه خیر است؛ چرا که حداقل می‌شود با مشکلات و دغدغه‌های بچه‌ها آشنا شد و در جهت رفع آن‌ها اقدام کرد.



برق از آب گذشته

حدود ۲۰ درصد از الکتریسیتهٔ دنیا توسط «نیروگاه‌های برقابی» و با استفاده از نیروی جریان آب رودخانه‌ها تولید می‌شود. از این فناوری ابتدا در قرن نوزدهم استفاده شد. با وجود اینکه تأثیرات تولید این انرژی بر محیط‌زیست چشمگیر است، اما در زمرهٔ انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر قرار دارد. طبق آمار سازمان ملل، کشورها، به‌خصوص در شمال آمریکا و اروپا، حدود دوسوم از ظرفیت‌های تولید این انرژی را به‌کار گرفته‌اند.

اتاق توربین

جایی است که انرژی جنبشی رودخانه توسط توربین‌ها به انرژی مکانیکی و بعد توسط ژنراتورها به انرژی الکتریکی تبدیل می‌شود.

۱ آب

آب وارد نیروگاه می‌شود و تحت فشار به داخل توربین تزریق می‌شود.

شیر سوژنی فشار آب ورودی را تنظیم می‌کند.

۲ توربین

نیروی فشار آب تیغه‌های توربین را به حرکت درمی‌آورد.

چرخ فشار آب روی تیغه‌ها چرخ را به حرکت درمی‌آورد. لوله‌های تزریقی آب پر فشار را به چرخ توربین هدایت می‌کنند.

۳ انرژی

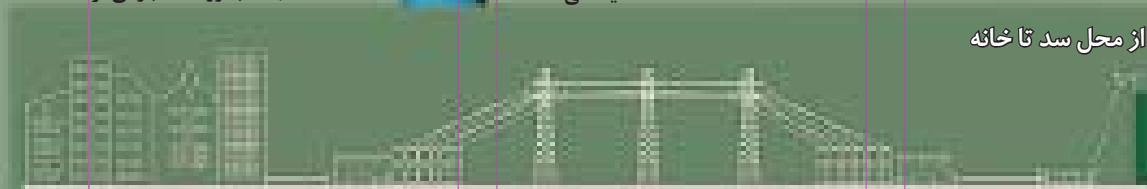
حرکت توربین باعث چرخش ژنراتور و تولید انرژی الکتریسیته می‌شود و آب مجدداً به رودخانه بازمی‌گردد.

از محل سد تا خانه

الکتریسیتهٔ تولید شده توسط نیروگاه به‌وسیلهٔ یک ترانسفورماتور افزایش ولتاژ داده می‌شود.

انرژی الکتریکی ولتاژ بالا توسط تیرهای فشار قوی به نقاط دوردست انتقال می‌یابد.

یک ترانسفورماتور تقلیل فشار ولتاژ الکتریسیته را قبل از توزیع به خانه‌ها پایین می‌آورد.



نیروگاه فرعی

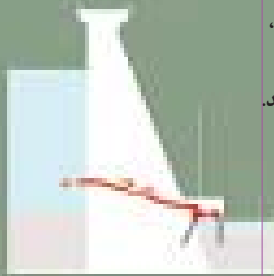
۱ دریاچه پشت سد ندارد و از آب‌های جاری فصلی برای تولید انرژی برق استفاده می‌کند.

نیروگاه‌های پشت سد

۲ ایجاد یک دریاچه مصنوعی پشت سد، جریان دائمی آب و تولید انرژی را ضمانت می‌کند. البته تولید برق بستگی به میزان نوسان در اندازه آب دارد.

۱ آب وارد نیروگاه می‌شود، توربین‌ها را به حرکت درمی‌آورد و ژنراتور الکتریسیته تولید می‌کند.

۲ آب استفاده شده به رودخانه بازمی‌گردد.



چین

این کشور با تولید ۹۵۰۰۰ مگاوات انرژی برقایی بزرگ‌ترین تولیدکننده الکتریسیته برقایی است. آمریکا، کانادا و برزیل در رده‌های بعدی تولیدکنندگان قرار دارند. در ایران سالانه نزدیک به ۱۰/۰۰۰ مگاوات برق به این روش تولید می‌شود.

نیروگاه‌های تلمبه‌ای

۳ در این نوع نیروگاه‌ها که دو دریاچه ذخیره آب با سطوح متفاوت دارند، مجدداً از آب استفاده می‌شود و لذا نیروگاه بازدهی بالاتری دارد.

۱ آب از دریاچه بالایی به پایینی می‌ریزد و در مسیر، با گذر از توربین، برق تولید می‌کند.



۲ با خاموش شدن نیروگاه، آب دریاچه دوم مجدداً به دریاچه اول پمپاژ می‌شود.



۲۲/۵۰۰

این عدد (به مگاوات) ظرفیت تولید سالانه بزرگ‌ترین نیروگاه برقایی جهان است که در سال ۲۰۰۹ در چین ساخته شد. رکورددار قبلی، نیروگاهی در مرز پاراگوئه و برزیل بود که سالانه ۱۲/۶۰۰ مگاوات برق تولید می‌کرد.

ولادت حضرت زینب (س)

۱۵ اسفندماه

نام: زینب (س)

لقب: زینب کبری، صدیقه

صغرا، عقيله بنی هاشم

پدر: علی بن ابی طالب (ع)

مادر: حضرت زهرا (ع)

مدت عمر: ۵۶ سال

مرقد مطهر: دمشق

۶ هـ ق

تولد حضرت زینب (س) در شهر

مدینه، پنجم جمادی الاول

۱۱ هـ ق

رحلت پیامبر (ص) و شهادت

حضرت زهرا (س)

۱۸ هـ ق

ازدواج حضرت زینب (س) با

عبدالله بن جعفر ابی طالب (برخی

این تاریخ را سال ۱۹ هجری قمری

می دانند.)

۴۰ هـ ق

شهادت پدر گرامی شان علی بن

ابی طالب (ع)

۴۹ هـ ق

شهادت برادر گرامی شان امام

حسن (ع)

۶۱ هـ ق

واقعه کربلا و شهادت امام

حسین (ع) و فرزندان و یارانش، به

اسارت رفتن و حضرت زینب و امام

سجاد و فرزندان امام حسین (ع)،

سخنرانی کوبنده حضرت زینب در

کوفه و شام و بازگشت به مدینه.

۶۲ هـ ق

وفات حضرت

زینب (س) در

پانزدهم ماه رجب

روز درختکاری

هرکس درختی بکارد

حضرت علی (ع)، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، چاه‌ها و قنات‌های بسیاری حفر کرد که آثار آن‌ها هنوز در حجاز باقی است و آب گوارایش مشهور است. ایشان با آب آن چاه‌ها، نخلستان‌هایی بزرگ پدید آورد. به‌طوری که توانست هزار بنده را با درآمد آن نخلستان‌ها آزاد سازد و مخارج زندگی فقیران را تأمین کند.

با توجه به آثار فراوانی که درختان در زندگی بشر و سایر موجودات زنده دارند، در دین مقدس اسلام به امر درختکاری اهمیت بسیاری داده شده است و همه مردم به این امر خدا پسندانه تشویق شده‌اند. پیامبر گرامی اسلام در این باره می‌فرمایند: «هر کس درختی بکارد هیچ حیوان یا انسانی از میوه آن استفاده نمی‌کند، مگر آنکه برای وی صدقه محسوب کنند و پاداش نویسند.» همچنین، امام صادق (ع) در این زمینه فرموده‌اند: «کشاورزی کنید و درخت بکارید؛ به خدا سوگند، مردم هیچ‌کاری حلال‌تر و پاکیزه‌تر از این ندارند.»

۱۵ اسفند

بزرگداشت خواجه نصیر طوسی

۵ اسفند

دانشمند و سیاستمداری برجسته

خواجه نصیرالدین طوسی، ریاضی‌دان، منجم، فیلسوف و سیاستمدار برجسته ایرانی است که در تمام امور کشوری و لشکری مغول، برای نیل به مقاصد عالیه خود دخالت داشت. تا اندازه‌ای که توانست از پیشامدها و سختی‌های ناگواری که متوجه جامعه مسلمان می‌شد، جلوگیری کند. او یکی از سرشناس‌ترین و بانفوذترین شخصیت‌های تاریخ جریان‌های فکری اسلامی است. وی در زمان حمله مغول به ایران در پیش ناصرالدین محتشم قهستان به کارهای علمی خویش مشغول بود. در همین زمان «اخلاق ناصری» را نوشت. پس از مدتی به نزد «اسماعیلیان» در دژ الموت نقل مکان کرد، اما پس از یورش

هلاکوی مغول و پایان یافتن فرمانروایی اسماعیلیان، هلاکوخان نصیرالدین را مشاور و وزیر خود ساخت، و خواجه نصیرالدین هلاکو را در تازش به بغداد و سرنگونی عباسیان یاری کرد. هلاکوخان بعد از فتح قلعه الموت و سرنگونی اسماعیلیان راهی بغداد شد. آن دوران **المستعصم بالله**، سی و هفتمین خلیفه عباسی، در شهر بغداد حکومت می‌کرد. خواجه نصیر که در تمام این مدت همراه هلاکوخان بود، کوشید تا هم جلوی قتل عام مردم را بگیرد و هم مانع نفوذ خرافاتی مثل نزول بلا در صورت انقراض بنی‌عباس شود.

۱۰ روز بعد از اینکه بغداد به دست هلاکوخان افتاد، خلیفه در نمد پیچیده شد و آن قدر او را مالانند تا مرد. خواجه نصیرالدین در سال ۶۷۲ هجری قمری با جمعی از شاگردان خود راهی بغداد شد تا بقایای کتاب‌های به تاراج رفته را جمع آورد و به مراغه بازگرداند، اما اجل مهلتش نداد و در تاریخ ۱۸ ذیحجه همان سال در کاظمین دارفانی را وداع گفت.





بزرگداشت دهخدا

۷ اسفندماه

دخو

علی اکبر دهخدا یکی از مردانی است که او را غالباً با لغت نامه‌اش می‌شناسیم؛ در حالی که لغت‌نامه یکی از آخرین کارهای خطیر دهخدا است. در اوایل نهضت مشروطه او به‌عنوان مهم‌ترین نویسنده روزنامه «صور اسرافیل» شناخته شد. دهخدا یک مقاله جدی سیاسی یا اجتماعی را در ابتدای روزنامه و یک مطلب طنز با عنوان «چرند و پرند» در انتهای روزنامه با نام مستعار «دخو» منتشر می‌کرد.

مقالات چرند و پرند چنان نیش‌دار و پرتفردار بودند که به شکایات بسیاری، دهخدا را به منظور ارائه توضیحات به مجلس ملی فرا خواندند و او به دفاع از خود برخاست.

زمانی که انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی برگزار شد. دهخدا از طرف مردم کرمان به عنوان نماینده انتخاب شد و به مجلس رفت. با تأسیس دانشگاه تهران، دهخدا به عنوان رئیس دانشکده حقوق و علوم سیاسی مشغول به کار شد. کار لغت‌نامه نیز زمانی شروع شد که دهخدا به مدت دو سال و نیم در میان ایل بختیاری به سر می‌برد. در واقع او فیش برداری‌های خود را در این دوره شروع کرد.

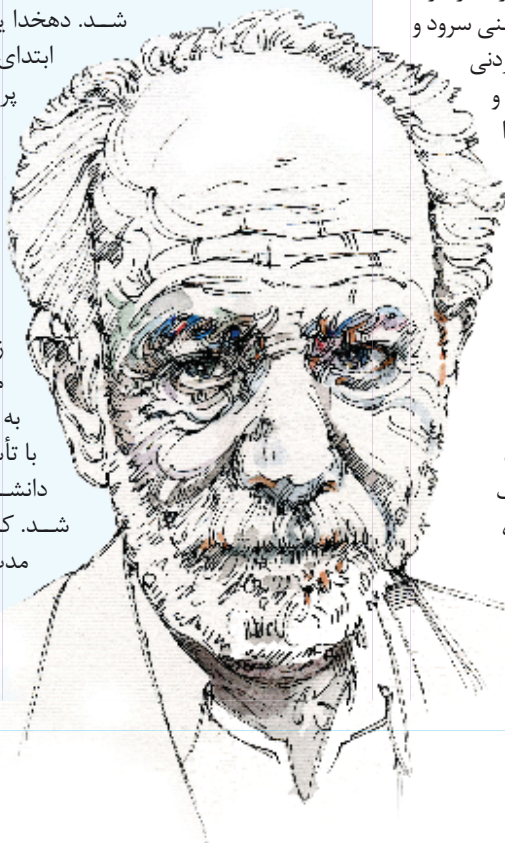
بزرگداشت پروین اعتصامی

۲۵ اسفندماه

آرزوی پرواز

در میان زنان شاعر و سخنور، اولین نامی که می‌یابیم پروین اعتصامی است؛ کسی که در هشت سالگی شعر گفتن را آغاز کرد، در نوجوانی اشعار شیوا و پر معنی سرود و در جوانی به شهرتی باور نکردنی رسید. اشعار پروین بسیار لطیف و شیواست و روان و روح انسان را می‌نوازد. شعر «آرزوی پرواز» را پروین در دوازده سالگی سرود است که بخشی از آن را می‌خوانیم:

کبوتر بجهای با شوق پرواز
به جرئت کرد روزی بال و پر باز
پرید از شاخکی بر شاخساری
گذشت از بامکی بر جو کناری
نمودش بس که دور آن راه نزدیک
شدش گیتی به پیش چشم تاریک
ز وحشت سست شد بر جای ناگاه
ز رنج خستگی درماند در راه
گاه از اندیشه بر هر سو نظر کرد
گاه از تشویش سر در زیر
پر کرد



دوزندگی و برازندگی

سارا یکی از دوستان نگار است که روحیات شبیه به هم دارند. ماجرای واقعی زیر را سارا برای نگار تعریف می‌کند و خیلی دوست دارد نظرش را بداند؛ چون نظر نگار برای او مهم است و روی آن فکر می‌کند.

مادر سارا به او پیشنهاد می‌کند به جای خرید لباس عید، پارچه مناسب تهیه کنند و خودش لباس بدوزند. اما سارا دوست دارد لباس آماده بخرند. مادر دوست دارد دلایل سارا را برای خرید لباس آماده بداند. سارا فکر می‌کند لباس آماده، زیباتر و به‌روزتر است و خودش نمی‌توانند لباس خوب و شیک بدوزند. در ضمن، دوختن لباس وقت‌گیر و سخت است.

مادر سارا می‌داند به خاطر تجربه‌های بیشتری که در این زمینه دارد، می‌توانند لباس فاخر و زیبایی بدوزند که بهتر و ارزان‌تر از لباس آماده است، ولی ترجیح می‌دهد خود سارا این تجربه را کسب کند.





ماجرای دوختن لباس برای نگار خیلی جالب بود: هم به خاطر تجربه جدیدی که سارا کسب کرده بود و هم اختلاف قیمتی که این دو نوع لباس داشتند. در ضمن نگار معتقد است، لباسی که در خانه دوخته می شود، نسبت به لباس آماده کیفیت بهتری دارد و دقیقاً اندازه تن فرد دوخته می شود و با روحیات شخصی اش متناسب تر است. شما هم دوست دارید چنین ماجرای را خودتان تجربه کنید؟

در میان اختلالات روان‌شناختی، اختلالات شخصیت ناشناخته هستند. افراد مبتلا به این اختلالات در بین ما زندگی می‌کنند و حتی ممکن است افراد موفق باشند، اما اختلال دارند! «شخصیت» یعنی مجموعی از رفتارها و شیوه‌های تفکر و ابزار هیجان منحصر به فرد که پدیدار و قابل پیش‌بینی باشد و به سازگاری فرد در زندگی، اجتماع و فرهنگی‌های رفتاری و هیجانی شخصیت یعنی داشتن ویژگی‌های رفتاری و هیجانی بدون انعطاف که با شرایط فرهنگی و انتظاراتی که از فرد می‌رود، متفاوت باشد.

بررسی اختلالات شخصیت مختل نشوید

آیا بی‌شخصیتی هم داریم؟

تا حالا با چنین فردی روبه‌رو شده‌اید؟

● مدام نق می‌زند و ایراد می‌گیرد. تقریباً در تمام مدت در حال سرزنش دیگران است. بدبین است و حتی به نزدیکان و افراد خانواده هم اعتماد ندارد. فکر می‌کند هر کاری یا هر حرفی از روی غرض‌ورزی انجام می‌گیرد یا گفته می‌شود.

● تمام وسایل باید سر جای خود باشند. اگر جای چیزی یا فردی عوض شود، او ناراحت است و خودخوری می‌کند (حرص می‌خورد) و در اولین فرصت شرایط را به حالت اول برمی‌گرداند.

یک چیز در زندگی‌اش به اندازه‌ی جانش اهمیت دارد؛ مثلاً ماشینش. آن را دائم برق می‌اندازد و حتی برای جابه‌جا کردن اعضای خانواده به سختی حاضر است از آن استفاده کند؛ چون می‌ترسد کثیف شود!

● در جمع حضور پیدا نمی‌کند. ترجیح می‌دهد شغلی داشته باشد که به‌تنهایی در اتاق کارش مشغول باشد و به‌صورت مستقیم با مراجعان روبه‌رو نشود.

● رفتارهای نمایشی دارد. لباس قرمز جگری می‌پوشد، بلند بلند از شجاعت‌هایش می‌گوید و از تعداد دوستانش. سعی می‌کند در تمام موارد غیر از دیگران باشد و توجه همه را جلب کند. همیشه در حال جلوه‌گری و جلب توجه دیگران است و احساس می‌کنید که شخصیت نمایشگری دارد، به این صورت که دوست دارد و سعی می‌کند دیگران فقط به او توجه کنند.

● تکلیفش با خودش هم روشن نیست. امروز خوب و فردا بد است. دوگانگی عاطفی و رفتاری دارد. امروز با شما برای یک سفر

■ بیش از حد احساساتی بودن؛ ■ حساسیت زیاد نسبت به تأیید شدن از طرف دیگران؛ ■ خلق و خوی ناپایدار داشتن؛ ■ نگرانی بیش از حد درباره ظاهر خود. ۴. اختلال شخصیت خودشیفتگی: ■ باور داشتن به اینکه من از دیگران بهترم؛ ■ داشتن افکار تهی درباره قدرت، موفقیت و جذابیت خود؛ ■ مبالغه کردن درباره دستاوردها و استعدادهای خود؛ ■ انتظار ستایش و تحسین شدن توسط دیگران؛ ■ اهمیت ندادن به احساسات و عواطف دیگران. گروه سوم: این گروه اضطراب و افکار و رفتار ترسناک دارند: ۱. اختلال شخصیت مردم‌گریز ■ حساسیت زیاد نسبت به سرزنش؛ ■ احساسات ناکافی؛ ■ انزوای اجتماعی؛ ■ بیش از حد خجالتی بودن در محافل اجتماعی؛ ■ کم‌رویی؛ ۲. اختلال شخصیت وابسته: ■ وابستگی بیش از حد به دیگران؛ ■ تسلیم شدن در برابر خواسته‌های دیگران؛ ■ میل به مراقبت کردن از دیگران؛ ■ داشتن نیاز فوری به تشکیل یک رابطه جدید، زمانی که یک رابطه تمام می‌شود؛ ۳. اختلال شخصیت وسواس اجباری: ■ انجام هر کاری با قانون و نظم؛ ■ کمال‌گرایی افراطی؛ ■ تمایل به کنترل شرایط؛ ■ ناتوانی در دور انداختن اشیای شکسته و بی‌ارزش؛ ■ انعطاف نداشتن. تشخیص و درمان اختلالات شخصیت پیچیدگی‌های خاص خود را دارد و باید به‌وسیله تیمی شامل روان‌پزشک، روان‌شناس و مددکار اجتماعی انجام شود.	۱. اختلال شخصیت بدبین (پارانویید): ■ بدگمانی نسبت به دیگران؛ ■ اطمینان از اینکه دیگران می‌خواهند به او آسیب برسانند؛ ■ فقدان احساسات؛ ■ خصومت و دشمنی با دیگران. ۲. اختلال شخصیت اسکیزوئید: ■ پوشیدن لباس‌های عجیب و غریب، داشتن تفکر، باورها و رفتارهای عجیب؛ ■ تغییرات ادراکی؛ ■ ناراحتی در نزدیکی رابطه (دوست ندارند افراد به آن‌ها نزدیک شوند و همیشه فاصله تعریف شده‌ای دارند)؛ ■ دادن پاسخ‌های هیجانی نامناسب (ممکن است در مراسم عزاداری شروع به خنده کنند)؛ ■ بی‌تفاوتی نسبت به دیگران (اگر فردی را ببینند که دارد گریه می‌کند یا می‌خواهد خودش را از محلی پرت کند، بی‌تفاوت می‌گذرد)؛ ■ باور داشتن به اینکه وقتی فکر می‌کنند، می‌توانند روی افراد تأثیر بگذارند و تفکر جادویی دارند. گروه دوم: این گروه تفکر یا روابط بیش از حد عاطفی دارند: ۱. اختلال شخصیت ضداجتماعی: ■ بی‌توجهی به دیگران؛ ■ دائماً دروغ گفتن یا سرقت کردن؛ ■ مشکل مکرر داشتن با قانون؛ ■ نقض حقوق دیگران به‌طور مکرر؛ ■ غالباً خشونت‌آمیز و تهاجمی رفتار کردن؛ ■ بی‌توجهی به امنیت خود و دیگران. ۲. اختلال شخصیت مرزی: ■ ناگهانی و پرخطر رفتار کردن؛ ■ فرار کردن از روابط؛ ■ خلق و خوی ناپایدار داشتن؛ ■ تمایل به خودکشی؛ ■ ترس از تنهایی. ۳. اختلال شخصیت نمایشی: ■ دائماً در جست‌وجوی جلب توجه دیگران بودن؛	با یک پژوهش برنامه‌ریزی می‌کند، اما فردا می‌گوید منصرف شده است! البته ممکن است تغییر عقیده بدهد. به هر حال قابل پیش‌بینی نیست و نمی‌توان روی او حساب کرد! یک روز در اوج خشم است و روز دیگر در اوج شادی! البته این رفتار را نباید با اختلال شیدایی اشتباه گرفت. او به زمان و مکان واقف است، اما خودش متوجه این نوسان نیست و بیشتر دیگران اذیت می‌شوند. مثل پدری که به فرزندانش قول می‌دهد که آن‌ها را برای گردش به طبیعت ببرد، اما بدون هیچ دلیل منطقی منصرف می‌شود. به‌نظر عجیب و غریب می‌آید، اما شاید برایتان جالب باشد که چنین افرادی بین ما زندگی می‌کنند. متأسفانه آزار و اذیتشان بیشتر نصیب اطرافیان نزدیک، یعنی اعضای خانواده آن‌ها می‌شود. خودشان هم قبول ندارند که مشکلی وجود دارد. به همین دلیل، درمان آنان به سختی امکان‌پذیر است. مواردی را که ذکر شد، با نام اختلالات شخصیت توصیف کرده‌اند؛ اختلالاتی که این ویژگی‌ها را دارند: ■ داشتن روابط پرتنش (چه با اعضای خانواده و چه با دوستان)؛ ■ تغییر دائمی خلق و خو (البته این علامت در انواع متفاوت اختلال شخصیت فرق می‌کند)؛ ■ انزوای اجتماعی (ممکن است فرد از جامعه دوری کند، یا به‌دلیل رفتارهای بدبینانه یا انزواجویانه، دیگران او را طرد کنند)؛ ■ کنترل ضعیف رفتار؛ ■ مشکل در پیدا کردن دوست؛ ■ ناگهان و بدون دلیل منطقی خشمگین شدن. نکته مهم این است که اختلال از دوران نوجوانی شروع می‌شود، اما علائم در بزرگسالی قابل شناسایی هستند. بیشتر مواقع اعضای خانواده از رفتارهای مربوط به این نوع اختلالات آسیب می‌بینند. دسته‌بندی اختلالات شخصیت گروه اول: این گروه تفکرات و باورهای عجیبی دارند. به ویژگی‌های هر نوع توجه کنید:
--	--	--

گفت و گو با محمد حسین جدی، طراح و سازنده دست‌سازهای علوم

راحت‌العلوم!

وسط یک خانه مرتب و تمیز جان می‌دهد برای گفت‌وگو با یک جوان خلاق. مخصوصاً اگر بدانی کارگاه او یکی از اتاق‌های همان خانه است. محمد حسین جدی کلاس دوم دبیرستان است. او طراح و سازنده بسته‌های آموزشی علوم است. دست‌سازهای او وسایل کمک آموزشی هستند که معلمان در آموزش از آن‌ها کمک می‌گیرند. محمد و برادر بزرگش ابوالفضل که اکنون دانشجویست، با حمایت‌های فکری پدرشان به تازگی یک شرکت راه‌اندازی کرده‌اند. آن‌ها دست‌سازهای درس علوم را تولید و عرضه می‌کنند. محمد مغز متفکر گروه است و به راحتی هر ایده خامی را به عمل تبدیل می‌کند.

■ محمد حسین می‌شود کمی از کاری که انجام می‌دهی، بگویی؟

اینجا کارگاه دست‌سازهای آموزشی است. یعنی ما در اینجا با توجه به نیاز و درخواست معلمان برایشان بسته‌های آموزش علوم آماده می‌کنیم. داخل این بسته‌ها با توجه به نیاز سنجی انجام شده، دست‌سازهای آموزشی درس علوم قرار دارد.

■ چه کسی این قطعات را تولید می‌کند؟

کار در اینجا گروهی است، یعنی خودم و برادرم ابوالفضل کار می‌کنیم. ابوالفضل بیشتر در کار بازاریابی فعال است و من در تهیه و تولید دست‌سازها. البته در قسمت مکانیکی ابوالفضل خیلی کمک می‌کند، ولی

در قسمت الکترونیک کار کاملاً با خود من است.

■ این دست‌سازها بیشتر به درد معلم می‌خورد یا دانش‌آموز؟

معلم‌ها برای اینکه بتوانند مفهومی را به خوبی به دانش‌آموزان انتقال دهند، این وسیله را تهیه می‌کنند و دانش‌آموز هم می‌تواند خودش از همان نمونه که می‌بیند، بسازد. مخاطبان اصلی ما دانش‌آموزان هستند؛ از پایه اول ابتدایی تا پیش‌دانشگاهی. البته دانش‌آموزان اول تا سوم ابتدایی به کمک معلم و اولیا می‌توانند این دست‌سازها را تولید کنند.



■ به نظر می‌رسد در تهیه این وسایل از لوازم دور ریختنی مثل در بطری بیشتر استفاده شده است؟

درست است، اما ما با توجه به اینکه قرار است این لوازم را به فروش برسانیم، از لوازم نو استفاده می‌کنیم.

■ با توجه به این موضوع، چرا از لوازم دیگر استفاده نکرده‌اید؟

فراموش نکنید هدف ما آموزش است. ما می‌خواهیم دانش‌آموزان ببینند که می‌توان از دور ریختنی‌ها به خوبی استفاده کرد و وسیله‌ای مقرون به صرفه ساخت که هزینه چندان نداشته باشد.

■ به نظر می‌رسد این قطعات هنوز کامل نشده‌اند و به روکش نیاز دارند؟

نه، اتفاقاً کاملاً برعکس، کامل هستند و قرار است به همین شکل عرضه شوند. ما می‌خواهیم دانش‌آموز با تک تک اجزای یک قطعه یا دست‌ساز آشنا شود و خودش بتواند نمونه آن را بسازد.

■ با این حساب، هدف خاصی را دنبال می‌کنید؟

بله، دانش‌آموز کاوشگر. دانش‌آموزی که با دیدن یک وسیله به دنبال ساخت دست‌سازهای دیگر برود، اصطلاحاً کاوشگری کند و دست به آزمایش و خطا بزند.

■ تا به حال کلاس آموزشی هم داشته‌ای؟

خودم به تنهایی نه، ولی به عنوان دستیار در کارگاه‌های آموزش معلمان شرکت کرده‌ام.

■ اختراعی هم داشته‌ای؟

بله، در دوره راهنمایی توانستم سطح سوم بنیاد ملی نخبگان را به دست آورم و به تازگی هم یک اختراع دیگر دارم که در مرحله تأیید نهایی قرار دارد.

■ در جشنواره‌ها هم شرکت می‌کنی؟

معمولاً. تازگی‌ها در جشنواره موشک آبی شرکت کرده‌ام. البته رتبه‌ای نگرفتم، ولی چون موشک من متفاوت از دیگر موشک‌ها بود، لقب آقای خاص جشنواره را گرفتم.

■ با این همه کار و مشغله چه طور به درس‌هایت می‌رسی؟

همه این کارهایی که من انجام می‌دهم، برایم درس است. هربار که وسیله‌ای

هربار که وسیله‌ای می‌سازم، با یک مفهوم جدید آشنا می‌شوم

بازی می‌کنم و گاهی با خانواده به سینما می‌رویم. ولی از همه بیشتر از کاری که انجام می‌دهم لذت می‌برم. این کار برای من نوعی سرگرمی است. کوچک که بودم خیلی دوست داشتم یک آرمیچر داشته باشم. یک‌بار از مادرم خواستم برایم یک آرمیچر بخرد. من با آن آرمیچر خودم را حسابی سرگرم کردم. هنوز هم کافی است یک آرمیچر داشته باشم، آن وقت دیگر بی‌کار نیستم و کلی سرگرم می‌شوم.

سیری تکاملی نیاز است. برای مثال، این وسیله‌ای که اینجا هست، ابتدا به این شکل نبود، من به مرور زمان این ایده‌ها را کامل کرده‌ام تا به این شکل در آمده است. شاید حتی یک بار دیگر آن را طراحی کنم و باز شکل کار را کامل‌تر کنم.

به عنوان حرف آخر، تفریح تو در زندگی چیست؟

خب، من هم تفریح کردن را مثل هر کس دیگری دوست دارم. گاهی فوتبال

می‌سازم، با یک مفهوم جدید آشنا می‌شوم. خدا را شکر، از آنجا که همیشه باید درس‌ها را بفهمم، طوری درس می‌خوانم که به مشکل برخورد نکنم.

به نظرت سطح سواد و تحصیلات چه تأثیری در روند کار امثال شما دارد؟

هر چه سطح سواد بالاتر باشد، ایده‌هایی که به ذهن می‌رسند، تخصصی‌تر می‌شوند. حتی سرعت، دقت و کیفیت را در کار افزایش می‌دهد.

چه پیشنهادی به دانش‌آموزان دیگر می‌کنی؟

اگر به این گونه طراحی‌ها علاقه دارند، ابتدا باید بدانند از ایده تا عمل فاصله زیاد است. سعی کنند یک ایده را ابتدا طراحی کنند و بعد با استفاده از وسایل ساده و کم‌هزینه آن را به تولید برسانند؛ تا در صورت اشتباه زیاد متضرر نشوند. ببینید برای تولید هر وسیله





Baba Ganoush

No Middle Eastern meze table is complete without a bowl of this creamy dip

m makes 6 servings
L prep 10mins, plus standing
cook 25–30 mins

2lb (900g) eggplants, cut in half lengthwise
3 tbsp tahini, plus more to taste
2 tbsp fresh lemon juice, plus more to taste
2 tbsp extra virgin olive oil
2 tbsp plain yogurt
2 large garlic cloves, crushed
salt and freshly ground black pepper
cilantro sprigs, to garnish

Prepare ahead The dip can be refrigerated up to 1 day before serving. Bring to room temperature before serving.

1 Preheat the oven to 425°F (220°C). Lightly oil a baking sheet. Make a deep lengthwise incision, without cutting through the skin, down the center of the cut side of each eggplant half. Place on the baking sheet, skin side up. Bake for 25–30 minutes, or until the flesh is thoroughly softened and collapsing.

2 transfer the eggplant halves to a colander on a plate. Let stand for 15 minutes, or

until they are cool enough to handle.

3 scoop the eggplant flesh into a food processor. Add the tahini and lemon juice with the olive oil, yogurt, and garlic, and process until smooth. Taste and adjust the tahini and lemon juice as needed, then season with salt and pepper. Sprinkle with cilantro, and serve.
Good with warmed pita bread, cut into strips.

Leftovers can be kept in the refrigerator, covered, for 2 days.

Prepare by Hand

Preheat the broiler and set the pan about 8in (20cm) from the source of heat. Broil the scored eggplant halves, cut-sides down, about 10 minutes, until thoroughly softened and collapsing. Instead of using a food processor, the ingredients can be mashed together to a paste using a large pestle and mortar or in a large bowl using a sturdy wooden spoon.

STARTERS

Fava Bean Dip

Look for skinless dried fava beans at Middle Eastern and Latino grocers

m makes 6–8 servings
L prep 20 mins, plus soaking
cook 114/ hrs
✓ low fat
i soak the beans overnight in cold water

9oz (250g) skinless dried fava beans, soaked overnight in cold water to cover
3 onions
6 garlic cloves
1/3 cup chopped cilantro, plus more to garnish
1/3 cup chopped parsley, chopped, plus more to garnish
2 tbsp chopped mint
1 tsp ground cumin
salt and freshly ground black pepper
3 tbsp olive oil
juice of 1 lemon

Prepare ahead The dip can be covered with plastic wrap and refrigerated for up to 2 days. Serve at room temperature.

1 drain the beans. Place them in a large saucepan and add enough fresh water to cover. Coarsely chop 1 of the onions and 3 of the garlic cloves and add to the pan. Bring

to a boil, skimming off any foam. Reduce the heat and cover. Simmer 1 hour, or until the beans are soft.

2 Drain the beans and vegetables, reserving the cooking liquid. Transfer the mixture to a food processor and add the cilantro, parsley, mint, and cumin. Purée, adding enough of the reserved cooking liquid to moisten the mixture. Season with salt and pepper. Transfer to a dish and keep warm.

3 meanwhile, slice the remaining onions. Heat 1 tbsp oil over medium-high heat. Add the onions and cook, stirring often, for about 12 minutes, or until they are dark golden and slightly caramelized. Chop the garlic, stir into the onions, and cook for 1 minute more.

4 spread the fried onions and garlic over the purée and drizzle with the lemon juice and remaining oil. Garnish with additional cilantro and parsley and serve



COOKING TECHNIQUES

Vegetable Samosas

Serve these Indian pastries hot or cold. In India, they would be fried in ghee, a clarified butter that can be heated to a high temperature, but oil works equally well

-  makes 16 samosas
-  prep 45 mins, plus resting and cooling • cook 35–40 mins
-  deep-fat fryer or large saucepan, deep-frying thermometer
-  freeze uncooked samosas up to 1 month, defrost and pat dry with paper towels before frying

For the pastry
2 1/2 cups all-purpose flour,
plus more for rolling the
dough
1/2 tsp salt
6 tbsp vegetable oil, plus more
for deep-frying
1 cup warm water, as needed

For the filling
3 baking potatoes (1lb/450g)
2 cups cauliflower florets
2 tbsp vegetable oil
2 shallots, sliced
1 cup thawed frozen peas
2 tbsp curry powder
2 tbsp chopped cilantro
1 tbsp fresh lemon juice

Prepare ahead The samosas
can be prepared up to 2
hours ahead, stored at room
temperature, and fried just
before serving.

1

to make the pastry, sift the
flour and salt into a bowl. Stir
in the oil. Gradually stir in the
warm water until the dough
comes together.

2

Knead the dough on a floured
surface until smooth. Wrap in
plastic wrap and let stand at
room temperature for at least
30 minutes.

3

to make the filling, cook the
unpeeled potatoes until
tender, about 25 minutes.
Drain and cool. Peel and cut
into small dice.

4

cook the cauliflower in a
saucepan of lightly salted,
boiling water for 2–3
minutes, or until just tender.
Drain.

5

Heat the oil in a large, deep
frying pan over medium
heat. Add the shallots and
cook for 3–4 minutes,
stirring frequently, until
tender. Add the potatoes,

cauliflower, peas, curry
powder, cilantro, and lemon
juice. Reduce the heat to
low and cook, stirring
occasionally, until heated
through, about 3 minutes.
Let cool.

6

divide the dough into 8
equal balls. Roll out each
into a 7in (18cm) round.
Cut each round in half, one
at a time, and shape into a
cone, moistening the edges
of the cone to seal. Spoon a
little of the filling into a cone,
moisten the top edge, and
press down over the filling to
enclose it. Transfer to a wax
paper lined baking sheet.

7

Pour in enough oil to come
halfway up the sides of a
large, heavy saucepan, and
heat to 350°F (180°C). In
batches, fry the samosas
for 3–4 minutes, or until
golden brown on both sides.
Transfer to paper towels
to drain. Serve warm or at
room temperature.

Meat Samosas

Replace 8oz (225g) potatoes
with an equal amount of
ground lamb. Cook the lamb
with the shallots until well
browned and drain off any
excess fat before combining
with the other ingredients.



رسیده‌ها و Callها

زینب دلیری / کرمانشاه

خورشید خانوم
خورشید خانوم تو نقاشی رنگ طلایی داره
ماه و ستاره باز طلوعی تازه داره
دفتر نقاشی رو ورق بزن دوباره
ستاره‌ها رو رد کن
ماه رو ببین دوباره
دفتر پاره پاره
امید و آرزو هام باز نیمه‌کاره
دفتر من خیس شده
آرزو هام رو شسته

خانم زینب دلیری

این شعر دچار مشکل وزن و قافیه است. برای سرودن شعر کلاسیک، شما باید با وزن و قافیه و عروض آشنا باشید. البته می‌توانید بدون وزن و قافیه هم شعر بنویسید و آن وقت

باید شعر سپید بنویسید
که نوشتن شعر خوب سپید
به مراتب از نوشتن شعر
کلاسیک سخت‌تر است. زیرا
در شعر سپید شما دیگر موسیقی
بیرونی و وزن و قافیه ندارید و باید
شعرتان موسیقی درونی داشته باشد
و اندیشه و عواطف قوی.
وقتی وزن از شعر گرفته می‌شود،
مثل این است که شعر از پوشش
بیرون بیاید. آن وقت عناصر دیگر

شعری بیشتر دیده می‌شوند و شما باید آن عناصر را با قدرت بیشتری به کار ببرید تا شعرتان خواندنی شود. برایتان آرزوی موفقیت می‌کنم و شما را به بیشتر خواندن شعر بزرگان ادب فارسی توصیه می‌کنم.



پیغام درگیر

■ دوستی زنگ زده و گفته: «ما کلی به این کاریکاتورای صفحه آخرتون می‌خندیم. هی با بچه‌ها می‌گردیم دونه به دونه آدم‌ها رو پیدا می‌کنیم و با بچه‌های کلاس خودمون مقایسه می‌کنیم و می‌خندیم. هر کدوم از این‌ها توی کلاس ما هستن. مثلاً امیری اونیه که همیشه خوابه، یا صمدی اونیه که همیشه در حال خوردنه.»

دوست عزیزم، احتمالاً کاریکاتوریست هم از روی کلاس شما این کاریکاتورها رو می‌کشه. برگرد پشت سرت رو نگاه کن، همونیه که داره رو کاغذ یه چیزایی می‌کشه. اسمش چی بود؟

■ دوستی زنگ زده و گفته: «ما تا حالا فکر می‌کردیم طلا از همه چیز گرون‌تره. حالا شما می‌گید، این پادماده از همه چیز گرون‌تره. می‌شه بگید این چی هست و مظنه بازارش چنده و کجا می‌شه خریدش؟»
ما هم بی‌خبریم به جان شما. از فردا خودمان هم می‌رویم تو کار خرید و فروشش.



پیامک‌های کال

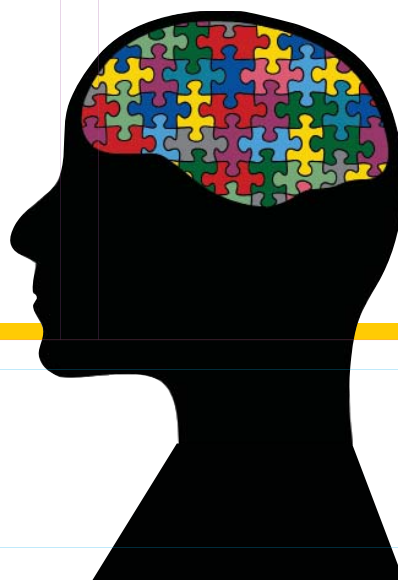


■ دوستی با پیش‌شماره ۰۹۱۵ پیام داده: «من قسمت خوراک مغز مجله‌تون رو خیلی دوست دارم، اگه می‌شه بیشترش کنید.»

دوست عزیز، چشم! خوراک زبون و چشم و بناگوش هم داریم. می‌خواهید یه پرس هم از اونا تقدیم حضور کنیم؟

■ دوستی با پیش‌شماره ۰۹۳۵ پیام داده و گفته: «اینجا مدرسه نیست خیلی بی‌مزه است. شما که می‌تونید زنگ تفریح رو بنویسید، از شما بعیده!»

دوست عزیز، هر کسی یه سلیقه‌ای داره. بعضی پیامک زدن و خلاف حرف شما رو گفتن. شاید هم یه مسابقه پیامکی بین طرف‌دارای دو صفحه بذاریم تا ببینیم کدوم صفحه بیشتر طرف‌دار داره.



زهرامیربیک / شهری

خیال تو

مدتهاست
که خیال تو را
میان ترنج‌های فرش اتاق
گم می‌کنم
من از تمام تو
فقط خیالت را دارم
که حالا نقشی شده میان ترنج‌ها...

خانم زهرامیربیک

برای نقاشی حتماً نیاز به قلم‌مو و رنگ نیست، با کلمه هم می‌توان نقاشی کشید. در شعرت تصویرسازی زیبایی کرده‌ای و با کلمات نقاشی کشیده‌ای. در این شعر ابتدا شاعر، خیال دوستی را میان گل‌های قالی گم می‌کند و بعد با دیدن ترنج‌های قالی به یاد دوست می‌افتد و نقاشی خیال زیبایی با کلمات در شعر شکل می‌گیرد. به شعر گفتن ادامه داده و شعرهای زیبایی را برای ما بفرست.

زهرامیادی

احوالات یک شاعر

دفترچه قسطام سر به فلک کشیده
پول تو جیبم ندارم
چی کار کنم شاعرم
کارم شده شعر گفتن
وضعم شده گریستن
شاعرم و خوش حالم
ولیکن پول ندارم

خانم زهرامیادی

شعر طنز خوبت رو خوندم. وزن و قافیه رو از دست دادی، ولی نمک خوبی تو کارت هست. البته کسی به شاعر جماعت وام نمی‌ده که به فکر قسط‌هاش باشه. بگذریم، بیشتر شعر طنز بخون و بیشتر شعر طنز بنویس. تو این زمینه استعداد داری. برات آرزوی موفقیت می‌کنم.



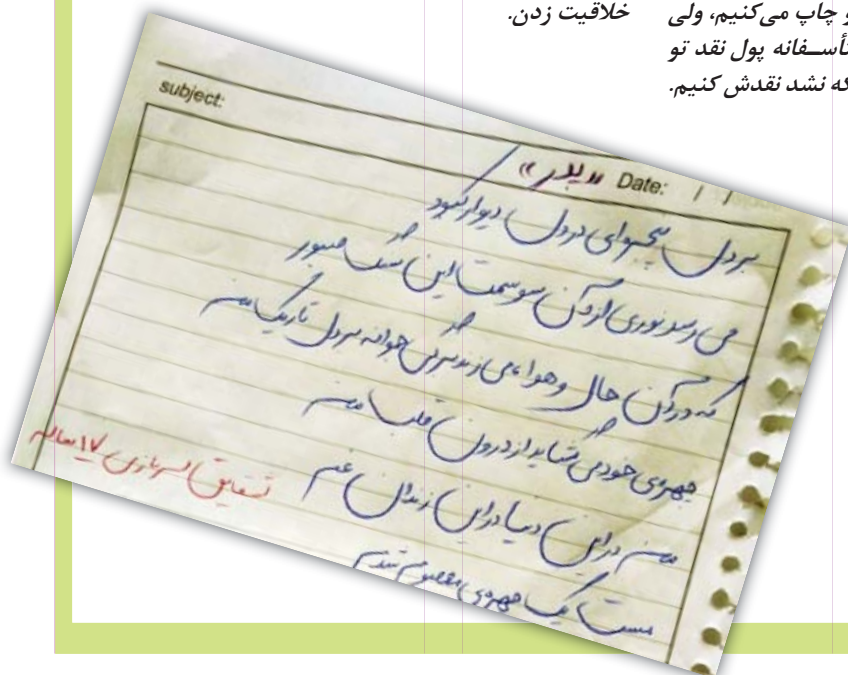
نامه‌های برقی

خانم شقایق سربازی، ۱۷ ساله از شهر «مرادلو» برامون نامه برقی زده و تصویر اسکن شده نامه دست‌اش رو برامون فرستاده. خب سرکار خانوم چه کاریه؟! یا نامه برقی رو تایپ کن و بفرست یا نامه دست‌اش رو پست کن. این دیگه خیلی کار پست مدرنی بود. از ایشون تشکر می‌کنیم که این همه خلایق زدن.

■ علی عزیزبان از تبریز نامه برقی زده و نوشته: «با عرض سلام و خسته نباشید خدمت کارکنان مجله رشد جوان. شعر نویی داشتم که ممنون می‌شدم اگر در قسمت (دفتر کاهی) چاپ و آن را نقد کنید. قبلاً به خاطر زحمات فراوانتان از شما تشکر می‌نمایم.»
ما هم می‌گوییم: «چشم علی آقا! شعرت رو چاپ می‌کنیم، ولی بعدش باید ببریش بانک نقدش کنی. متأسفانه پول نقد تو دست و بال بچه‌های مجله نبود. این شد که نشد نقدش کنیم. شرم‌نده.»

خیابان زمان

من نمی‌دانم
که شب آهسته شده
یا من عاصی شده‌ام
شب به سنگینی یک خواب
از خیابان زمان می‌گذرد
می‌توانستم اگر
از زمان‌ها می‌گذشتم
شیشه شب را می‌شکستم
سوی خورشید لقا می‌رفتم.



تمام قوانین و شرایط اولیه دنیای ما به گونه‌ای بوده‌اند که به حیات انسان منجر شوند. کیهان‌شناسان به این موضوع «اصل آنتروپیک» می‌گویند.

جهان ۱+۳ بعدی

آیامی توانستیم در جهان دیگری بوجود بیاییم؟

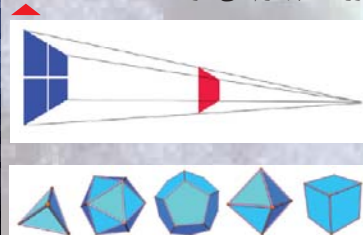
جهان ما دارای یک بعد زمانی و سه بعد مکانی است. تمام اجسامی که در اطرافمان می‌بینیم، سه بعدی هستند؛ طول و عرض و ارتفاع دارند. ما به زندگی در این جهان سه بعدی عادت کرده‌ایم، اما فیزیک‌دان‌ها و ریاضی‌دان‌ها سعی می‌کنند جهان‌هایی با ابعاد متفاوت را در نظر بگیرند و ویژگی‌های آن‌ها را بررسی کنند. پس از این بررسی‌ها تازه می‌فهمیم که دنیا چه دوست داشتنی است!

در جهان ۴ بُعدی تعداد چنین شکل‌هایی ۶ تا است. در همه‌ی ابعاد بالاتر فقط ۳ شکل با چنین ویژگی‌هایی داریم. این صرفاً یکی از ویژگی‌های عجیب و غریبی است که در جهان‌هایی با ابعاد مختلف دیده می‌شود.

$$F_e = \frac{Kq_1q_2}{r^2}$$

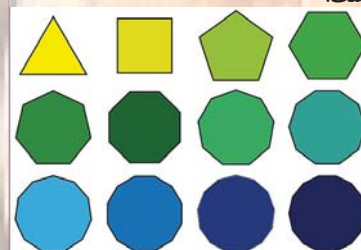
$$F_g = -\frac{Gm_1m_2}{r^2}$$

وقتی فاصله دو برابر می‌شود، سطح مقطعی که قرار است میدان نیرو در آن پخش شود، چهار برابر می‌شود. در نتیجه شدت میدان در واحد سطح، یک چهارم می‌شود. دقیقاً به همان دلیل که وقتی فاصله‌مان از یک چراغ دو برابر شود، شدت نور یک چهارم می‌شود.



جهان‌های چند بعدی

صفحه یک جهان دو بعدی است. در این جهان دو بعدی می‌توانیم بی‌نهایت چندضلعی منتظم رسم کنیم. این ویژگی مربوط به جهان دو بعدی (صفحه کاغذ) است.



حالا تصور کنید بخواهیم در جهان سه بعدی کار مشابهی انجام دهیم؛ یعنی چندوجهی منتظم بسازیم. چندوجهی منتظم، حجمی است که تمام اضلاع و زوایای آن برابر باشد.

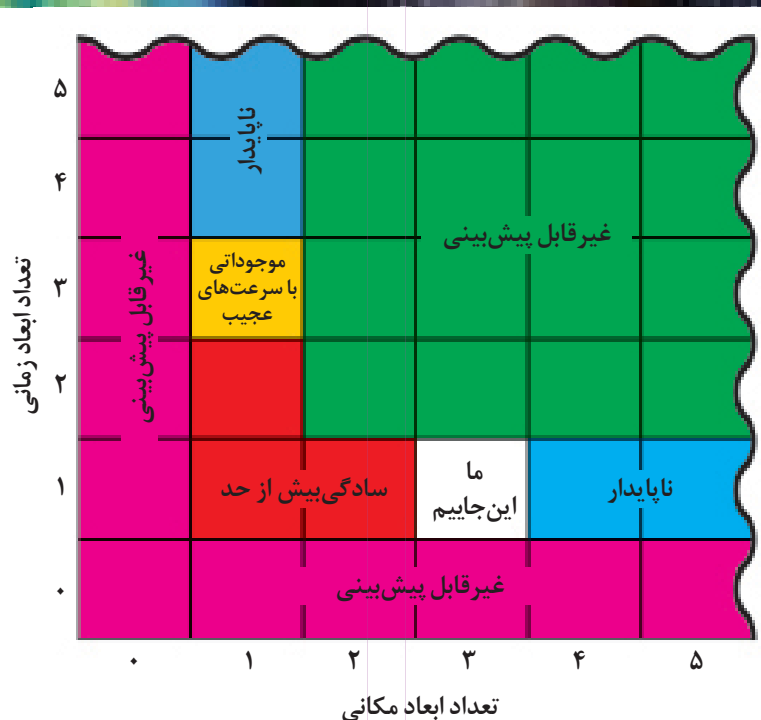
به نظرتان آیا می‌توانیم بی‌نهایت چندوجهی منتظم بسازیم؟ پاسخ این سؤال از روزگار افلاطون مشخص بود. تنها پنج چندوجهی منتظم می‌تواند وجود داشته باشد!

گهواره ما

با شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای می‌توانیم سرنوشت جهان‌هایی با ابعاد زمانی و مکانی دیگر را ببینیم. وضعیت بسیاری از این جهان‌ها غیرقابل پیش‌بینی است. اگر بیش از یک بعد زمانی داشتیم، شرایط حاد و عجیب و غریبی حکم‌فرما می‌شد. شرایطی که هنوز کاملاً برای ما شناخته شده نیست. در جهان‌های با یک بعد زمان هم (مثل دنیای ما)، اگر تنها یک یا دو بعد مکانی داشتیم، با جهان بسیار ساده‌ای روبه‌رو می‌شدیم؛ جهانی مانند یک خط یا یک صفحه. در این وضعیت پیدایش و حیات موجودات زنده محال بود. چرا که مثلاً برای رد شدن روده از پیکر چنین موجوداتی، بدنشان به دو نیم تبدیل می‌شد. در جهان‌هایی با یک بُعد زمان و بیش از سه بعد مکان هم، همان‌طور که گفتیم، تعادل‌های پایدار به هم می‌خورند و در نتیجه پیدایش ساختارهایی نظیر اتم‌ها، ستاره‌ها و مدارهای سیارات محال می‌شوند. این توضیحات نشان می‌دهد که جهان ما چه جایگاه دقیق و ویژه‌ای دارد؛ جهانی با یک بعد زمانی و سه بعد مکانی. در جهان ما اتم‌ها پایدار می‌مانند و زمین می‌تواند برای میلیاردها سال مانند گهواره‌ای آرام ما را در شرایط مناسبی قرار دهد. خداوند در «قرآن کریم» می‌گوید: «آیا زمین را برایتان مانند گهواره‌ای آرام قرار نداده‌ایم؟» (نساء/ ۶)

نیروها در جهان‌های دیگر

اگر می‌توانستیم تصویر قبل را در جهان چهار بعدی رسم کنیم، می‌دیدیم که با دو برابر شدن فاصله، شدت میدان در واحد سطح، یک هشتم می‌شود. به عبارت دیگر، اگر جهان ما چهار بعدی بود، نیروهای طبیعت با $\frac{1}{r^3}$ متناسب بود. به همین ترتیب در جهان‌هایی با پنج بعد مکانی، این نیروها متناسب با $\frac{1}{r^4}$ می‌شدند. مسئله شگفت‌انگیز این است که در تمام این حالت‌ها، مدارهای گرانشی ناپایدار بودند. یعنی کوچک‌ترین اختلالی باعث می‌شد که مدارهای سیارات از هم بپاشند و هرگز خانه امنی برای حیات وجود نداشته باشد. البته مسئله از این هم وحشتناک‌تر می‌شد. چرا که اصلاً اتم‌ها هم نمی‌توانستند به وجود بیایند.



مصرف ایده آل در اسلام

ثروت بی پایان

«قناعت» یعنی مصرف به اندازه نیاز، یعنی راضی بودن و بسنده کردن به امکانات موجود زندگی، یعنی به دنبال زرق و برق و اضافاتی که فکر و وقت آدمی را به خود مشغول می سازد نرفتن، و این شیوه و سبک درست زندگی است. امام صادق (ع) فرموده است: «چون خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، شوق عبادت در دل او می افکند و قناعت را پیشه او می سازد و او را به فهم بصیرانه دین موفق می دارد و به دل او با یقین نیرو می بخشد. چنین انسانی به کفاف بسنده می کند و در جامه عفاف می خرامد.» (الحیاه، ج ۴؛ ص ۳۷۷).

قناعت، کاستن از تلاش نیست!

رعایت چنین شیوه‌ای در مصرف، یعنی اندازه گیری مخارج نسبت به درآمد و مصرف کردن براساس ضرورت‌ها و نیازها، امکان پس انداز مازاد بر مصرف و نیز کمک به نیازمندان و حضور در مشارکت‌های اجتماعی اقتصادی عام‌المنفعه را فراهم می سازد. ممکن است فکر کنید: «قناعت، آن هم در دنیای مدرن و مصرف گرای امروزی، مگر می شود؟! انگار این واژه فقط در دوره مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها کاربرد داشته است!

به واقع، یکی از دلایل مقاومت بعضی‌ها در برابر قناعت و مخالف دانستن آن با چارچوب‌های زندگی مدرن این است که آن‌ها در دانش نامه ذهنشان، شناخت و درک درستی از این واژه ندارند. آن‌ها تصور می کنند

قناعت یعنی به حداقل تلاش اکتفا کردن و فقیرانه زندگی کردن، در حالی که قناعت به معنی کاستن از تلاش نیست. قناعت به معنی کاستن از مصرف، یعنی مصرف به اندازه و هم‌داستان با نیازهاست. قناعت آن است که انسان به ضروریات

زندگی بپردازد و از حرص زدن‌های بیهوده و تنوع طلبی‌های افراطی بپرهیزد. به داشته‌ها رضایت بدهد، به دیگران چشم ندوزد و به امکانات زندگی خود که با تلاش و کوشش معقول به دست آورده است، اکتفا کند.

قناعت یا ثروت

داشتن این روحیه به مثابه دست یافتن به ثروتی بی پایان است؛ ثروتی حقیقی. چرا که انسان را واقعاً بی نیاز می کند. جز این است که انسان غنی آن است که دست نیازش به سوی دیگران دراز نباشد؛ و مگر

شخص برخوردار از قناعت نیز این گونه نیست؟ امام علی (ع) چه زیبا فرموده است: «قناعت مالی است که پایان نمی پذیرد» (حکمت ۴۷۵، نهج البلاغه).

در جای دیگری نیز فرموده است: «من در جست و جوی توانگری بودم، ولی آن را جز در قناعت نیافتم (زیرا حرص، غالباً توانگران را نیازمند نگه می دارد). قناعت پیشه کنید تا غنی شوید (بحار، ج ۶۴؛ ۳۹۹).

تصور خیلی از ما این است که برای راحتی بیشتر فقط باید به امکانات بیشتر و رفاه در

قناعت مالی است
که پایان نمی پذیرد

زندگی فکر کرد. باید هرچه بیشتر برخوردار شد تا لذت زندگی را درک کرد. این باور و تصور غلط تنها حرص بیشتر را در آدمی برمی انگیزد. یعنی بر طبل مصرف بیشتر می کوبد. اما آیا حرص بیشتر موجب آسایش افزون تر می شود؟ پاسخ منفی است. چرا که آدم حریص هرچه داشته باشد و به هرچه برسد، باز احساس کمبود می کند. پس برخلاف تصور، هرچه انسان حریص تر شود، به همان اندازه از آرامش دورتر می شود. امام صادق (ع) می فرماید: «حریص از دو چیز محروم می شود و دو چیز گریبانش را می گیرد: از قناعت محروم می شود، پس به بی آسایشی مبتلا می شود، و از رضایت محروم می شود، پس به بی یقینی دچار می شود (وسایل، ج ۱۷؛ ۲۰).

شخص حریص و غیرقانع نه آسایش دارد،

آثار قناعت

عزت نفس و بی‌نیازی

شخص برخوردار از قناعت به‌روزی خداوند بسنده می‌کند. عزت خود را نگه می‌دارد و دست‌نیاز به سوی کسی دراز نمی‌کند. برعکس، طمع و حرص زیاد ذلت نفس را در پی دارد. کسی که از قناعت بی‌بهره است، تابع و اسیر هوس‌ها و خواسته‌های مادی خویش است. بی‌دلیل نیست که می‌بینیم امام علی (ع) فرموده است: «طمع‌ورزی بردگی ابدی است» (حکمت ۱۸۰، نهج‌البلاغه).

سلامت کسب و کار

انسان قانع چون به‌روزی خداوند راضی است و حرص زیاد نمی‌زند، پس برای برخورداری از مال و ثروت بیشتر به دستورات دینی پشت نمی‌کند. وی درآمدی پاک و پاکیزه به‌دست می‌آورد؛ درآمدی که به هیچ شائبه‌ای آلوده نیست. قناعت باعث می‌شود شخص در انتخاب کسب و کار و نیز نحوه انجام آن از مسیر درست منحرف نشود. معمولاً آدم حریص است که به بسیاری از آلودگی‌های اقتصادی نظیر اختلاس، رشوه‌خواری، زدوبندها و بی‌قانونی‌ها دچار می‌شود.

قناعت و اصلاح نفس

امام علی (ع) فرموده است: «قناعت بهترین وسیله اصلاح نفس است (غررالحکم، ج ۲: ۴۳۶). قناعت نداشتن و بیشتر خواستن باعث می‌شود شخص خود را تحقیر کند، تملق بگوید و خود را آسان بفروشد. به خواهش‌های بی‌مورد دلش گوش بدهد، حق را زیر پا بگذارد و زیر بار منت دیگران برود. در حالی که قناعت، تملق، چاپلوسی و حرام و حلال کردن ندارد. قناعت حرص و طمع را از سفره زندگی برمی‌چیند. اگر عاقلانه بیندیشیم و به گذرا بودن زندگی فکر کنیم، جز قناعت را در زندگی انتخاب نمی‌کنیم. آری قناعت ریشه در پالایش روح، عزت نفس، آگاهی، خردمندی، تعقل و دوراندیشی دارد.



که هر لحظه احساس کمبود می‌کند و لحظه‌ای راحتی ندارد. امام علی (ع) وضعیت چنین فردی را در یک جمله کوتاه توصیف کرده است: «حریص در حال استراحت و راحتی دیده نمی‌شود» (غرر، حدیث ۶۶۰۱). آری، سرچشمه بسیاری از نارضایتی‌های مردم و شکایت‌های آن‌ها از وضع زندگی کمبودهای زندگی آن‌ها نیست. گاه می‌بینیم بعضی همه چیز دارند، اما باز گله و شکایت و آه و نفرینشان بلند است. عامل اصلی غالباً سیر نبودن چشم و قانع نبودن است. برعکس، به قول امام علی (ع)، کسی که به اندازه کفایت از دنیا بهره‌مند می‌شود، به آسایش دست می‌یابد و آسوده‌خاطر زندگی می‌کند (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۶۹).

نه به خداوند، آن چنان که باید، در عمل باور دارد. به قول سعدی (علیه‌الرحمه): خدا را ندانست و طاعت نکرد که بر بخت و روزی قناعت نکرد قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهانگرد را (بوستان، باب ۶، ابیات ۱ و ۲) این بی‌اعتقادی به خاطر از دست دادن ایمان و نداشتن رضایت از تقدیر الهی است. کسی که مدام در حال مقایسه زندگی خود با دیگران است، کسی که از صبح تا شب می‌دود تا زندگی‌اش را رنگی‌تر کند، مگر آسایش دارد؟ اگر قناعت داشت، آیا آسایش بیشتری نداشت و از زندگی لذت بیشتری نمی‌برد؟ حریص به دلیل قانع نبودن همیشه احساس می‌کند از دیگران عقب مانده و این است

منابع
۱. رشاد، علی‌اکبر (۱۳۸۲). دانش‌نامه امام علی (ع) (ج ۷). پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. چاپ دوم.
۲. مکارم شیرازی، آیت‌الله ناصر (۱۳۹۰). پیام امام (شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲). انتشارات امام علی بن ابی‌طالب. چاپ اول.
۳. رضایت از زندگی. سازمان چاپ و نشر دارالحديث. چاپ ششم، ۱۳۸۷.



این شناگر دانمارکی است که با ۱۲ سال و ۲۴ روز سن در مسابقه ۲۰۰ متر کرال سینه بازی‌های برلین (۱۹۳۶) برنده مدال برنز شد.

پیرترین رکوردداران

بین ورزشکارانی که در کهن‌سالی در مسابقات بزرگ شرکت کردند، نام **اسکار اسوان سوئدی** برای همیشه جاودان مانده است. اسوان درحالی که ۶۴ سال و ۲۸۰ روز از عمرش گذشته بود، در المپیک استکهلم (۱۹۱۲) مدال طلا را کسب کرد و پیرترین فاتح مسابقات لقب گرفت؛ آن هم در رشته‌ای چون تیراندازی با تفنگ که نیازمند دقت و تمرکز و مهم‌تر از همه، توانایی بالای بینایی بود. اسوان بعدها در المپیک ۱۹۲۰ هم شرکت کرد و با ۷۲ سال و ۲۸۱ روز، مدال نقره کسب کرد! رکورد بعدی که او شکست، در سال ۱۹۲۴ بود که در ۷۶ سالگی وارد المپیک پاریس شد؛ هرچند که این بار در مسابقات حضور نیافت. از دیگر پیرمردان و پیرزنانی که در

قهرمان شدن در چه سن‌وسالی ممکن است؟

کودکان و پیران فاتح

یک باور عمومی وجود دارد که برای قهرمان ورزشی شدن، باید ورزش را از سنین کودکی آغاز کرد و اگر انسان در کودکی ورزش را شروع نکند، دیگر هیچ‌گاه نمی‌تواند بر قله‌های ورزشی بایستد. اما این باور تا چه اندازه صحیح است؟ تا به حال فکر کرده‌اید از چه سنی می‌توان قهرمان شد و این قهرمانی را تا چه سنی می‌توان حفظ کرد؟

سرعت و استقامت

لازمه درخشش در برخی رشته‌های ورزشی، داشتن سرعت یا انعطاف‌پذیری است. به‌همین دلیل، این ورزش‌ها را باید از کودکی آغاز کرد. برای مثال، کسی که می‌خواهد در دوی ۱۰۰ متر یا شنای ۵۰ متر بدرخشد، باید از کودکی این مسابقات را آغاز کند. در این ورزش‌ها، با افزایش سن، از سرعت کاسته می‌شود و ورزشکاری که می‌خواهد صاحب عنوان شود، به ماده‌های استقامت روی می‌آورد. برای نمونه، اکثر دوندگان ماراتن بالای ۳۰ سال دارند. زیرا دویدن در مسیری به مسافت ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر، میانگین سرعت پایین‌تری نسبت به دوهای سرعت لازم دارد. انعطاف بدنی هم به مرور زمان کاهش می‌یابد و به‌همین خاطر، ورزش‌هایی چون ژیمناستیک و شیرجه را باید از کودکی آغاز کرد. اما هرچه بر ایستایی رشته مورد نظرمان افزوده شود، سال‌های درخشش در آن ورزش‌ها نیز افزایش می‌یابد. اما بین جوان‌ترین‌ها و پیرترین‌ها، چه کسانی رکورددار مسابقات ورزشی هستند؟

جوان‌ترین رکوردداران

دیمیتریوس لوندراس، ژیمناست یونانی،

که در ۴ سپتامبر ۱۸۸۵ متولد شده بود، در حالی با تیم کشورش برنده مدال برنز اولین دوره بازی‌های المپیک شد که تنها ۱۰ سال و ۲۱۸ روز داشت! جوان‌ترین ورزشکاری هم که در مسابقه‌ای انفرادی در المپیک مدال گرفته است، نیک اسکولوند دانمارکی بود که در المپیک ۱۹۲۰ آنتورپ برنده مدال نقره شد؛ آن هم وقتی ۱۴ سال و ۱۱ روز داشت! اما دیگر مشاهیر جوان عبارت‌اند از:

کلاوس زرتا: در المپیک ۱۹۶۰، تیم دو نفره قایقرانی آلمان در حالی برنده مدال طلا شد که کلاوس زرتا، یکی از اعضای این تیم، تنها ۱۳ سال و ۲۸۳ روز سن داشت. **کیتامورا:** برنده مدال طلای المپیک لس‌آنجلس (۱۹۳۲) در شنای ۱۵۰۰ متر آزاد. **کیتامورا** هنگام حضور در این رقابت ۱۴ سال و ۳۰۹ روز سن داشت.

تیم ژیمناستیک ایتالیا: در المپیک آمستردام (۱۹۲۸) تیم سه نفره دختران ایتالیا در حالی برنده مدال نقره شد که **لویجینا جیاووتی** ۱۱ سال و ۳۰۱ روز سن داشت، **اینس ورچسی** ۱۲ سال و ۹۹ روز و **کارلا مارانیونی** ۱۲ سال و ۲۶۹ روز. **گارلا سورنسن:** جوان‌ترین زن مدال‌آور المپیک در رقابت‌های انفرادی بازی‌ها،

در ایران

در بین قهرمانان ایرانی، چندین ورزشکار را می‌یابیم که خیلی دیر به ورزش مورد نظر خود روی آوردند و با این حال به سطوح بالا رسیدند. یکی از نام‌آورترین آن‌ها **محمود نامجو** وزنه‌بردار اسطوره‌ای کشورمان بود که در دوران سربازی، وزنه‌برداری را آغاز کرد و تا قهرمانی جهان نیز پیش رفت. نامجو اولین طلای خود را در ۳۳ سالگی کسب کرد و دو بار دیگر نیز در ۳۴ و ۳۵ سالگی قهرمان جهان شد.

نامجو همچنین دو مدال المپیک خود را در ۳۶ و ۴۰ سالگی کسب کرد تا در مجامع بین‌المللی لقب «تابغه ورزش» به او اعطا شود. البته این پایان کار او نبود و نامجو در ۴۲ سالگی در بازی‌های آسیایی توکیو (۱۹۵۸) هم یک مدال نقره دیگر کسب کرد! **امامعلی حبیبی**، قهرمان المپیک ۱۹۵۶ در رشته کشتی و علی **باغبان‌باشی**، دوندۀ استقامت کشورمان و برنده طلای بازی‌های آسیایی دهلی‌نو (۱۹۵۱) از دیگر نفراتی بودند که ورزش را به شکلی جدی در دوره سربازی و پس از آن آغاز کردند. **جعفر سلماسی** اولین مدال‌آور ایران در المپیک نیز در دورانی که ناظم مدرسه شرافت ایرانیان در بغداد بود، تصمیم گرفت وزنه‌برداری را آغاز کند و با این حال برنز المپیک ۱۹۴۸ را از آن خود کرد!

در روزگار کنونی هم، چنین ورزشکارانی وجود دارند. برای مثال، رضا عنایتی، فوتبالیست سابق تیم ملی، در ۲۳ سالگی تصمیم گرفت فوتبال را آغاز کند؛ **نرجس امامقلی‌نژاد**، تیرانداز کشورمان، در بازی‌های آسیایی اینچئون و برنده دو مدال نقره این بازی‌ها نیز تیراندازی را از ۲۳ سالگی آغاز کرد تا نشان دهد که انسان با اراده می‌تواند به موفقیت‌های زیادی برسد و کلیۀ محدودیت‌های سنی را از پیش رو بردارد.



و ۳۳۳ روز در بازی‌ها شرکت کرد و تیم تیراندازی با کمان ایالات متحده را برنده مدال طلا کرد. مسن‌ترین زنی هم که در مسابقه‌ای انفرادی برنده مدال طلا شده است، کویینی نوال از بریتانیاست که در تیراندازی با کمان المپیک ۱۹۰۸ و با ۵۳ سال و ۲۷۵ روز سن، به این عنوان دست یافت.

المپیک حضور یافتند، می‌توان به نفرات زیر اشاره کرد:

گالن اسپنسر: متولد ۱۹ سپتامبر ۱۸۴۰ در ایالات متحده. اسپنسر در روز تولد ۶۴ سالگی خود، در تیراندازی با کمان المپیک سن لویی شرکت کرد و با تیم آمریکا، برنده مدال طلا شد!

جری میلنر: متولد ۵ جولای ۱۸۴۷. میلنر بریتانیایی در المپیک لندن و در حالی که ۶۱ سال و ۴ روز داشت، در تیراندازی با تفنگ برنده مدال طلا شد؛ آن هم با شلیک به هدف از فاصله ۱۰۰۰ یاردی (هر یارد ۰/۹۱ متر است).

لورنا جانستون: پیرترین زن شرکت‌کننده در المپیک، لورنا جانستون بریتانیایی است که در المپیک ۱۹۷۲ مونیخ با ۷۰ سال و ۵ روز در بازی‌ها شرکت کرد. لورنا در اسب‌سواری برای کشورش به میدان رفت. **الیزا پولوک**: مسن‌ترین زن مدال‌آور در بازی‌های المپیک الیزا پولوک آمریکایی است که در المپیک ۱۹۰۴، با ۶۳ سال



خنده‌زار

صدای مشاور

علی زراندوز

مشاور عزیز! من یک میوه‌فروش هستم. پسرمدتی است اصرار دارد که در فروش میوه‌هایم از روش‌های مدرن بازاریابی استفاده کنم و به‌صورت آکادمیک، میوه‌فروشی‌ام را به یک سوپر میوه که در سطح شهر شعبه‌های زیادی دارد، تبدیل کنم. برای همین هم به من پیشنهاد داد که روش بازاریابی علمی‌ام را با این شعار شروع کنم که: «اول تست کنید، بعد بخرید!» اما نوشتن این شعار همان و بیچاره شدنم همان! این هم تصویری از نحوه ورشکست شدنم:

حالا من با این همه سیب و پرتقال و نارنگی و خیار و کدو و پیاز و سیب‌زمینی گاز زده و تست شده چی کار کنم؟

امضا- یک میوه‌فروش تحت گاز!

مشاور

خیلی ساده است... یکی از اصول همین بازاریابی مدرن این است که این‌طور میوه‌های گاز زده را در حراجی بزرگ، به‌عنوان میوه‌هایی که ورزشکاران، بازیگران و هنرمندان بزرگ، مثل علی‌دایی، خداداد عزیزی، پرویز پرستویی و لیونل مسی گاز زده‌اند به فروش برسانید. درست مثل آخرین آدامس جویده شده آکس فرگوسن که الان حدود چندصد هزار دلار قیمت دارد!



آقا من یک علاقه‌مند به فوتبال هستم که با اختراعی جالب و هیجان‌انگیز، مشکل برخورد توپ بچه‌های نوک حمله تیم ملی به تیر دروازه را حل کرده‌ام. با این اختراع، دیگر توپ هرگز به تیر دروازه برخورد نمی‌کند. یعنی اگر با وجود این اختراع، باز هم توپ به تیر دروازه بخورد، دیگر قطعاً از بدشانسی‌مان است! فقط می‌ماند گرفتن تأییدیه از فیفا برای استفاده از این تیردروازه در بازی‌های بین‌المللی که دست شما را می‌بوسد! این هم عکسی از دروازه اختراعی این جانب:

امضا- یک مخترع فوتبال دوست!

مشاور

اتفاقاً عکس اختراع شما را برای رئیس فیفا فرستادم و ایشان هم به شدت مشتاق دیدار شما هستند. چون می‌خواهند شما را به تیردروازه ببندند تا مخترع این طرح هم، درست به اندازه خود تیر، شناخته شود! لطفاً هر چه سریع‌تر نشانی‌تان را برای رئیس فیفا بفرستید! ایشان بی‌صبرانه و طناب به‌دست، دم تیر دروازه منتظر شما هستند

حمید رضا سلیمانی

کاریکلماتور

■ کبکش از بس خروس خواند،
خروسک گرفت.

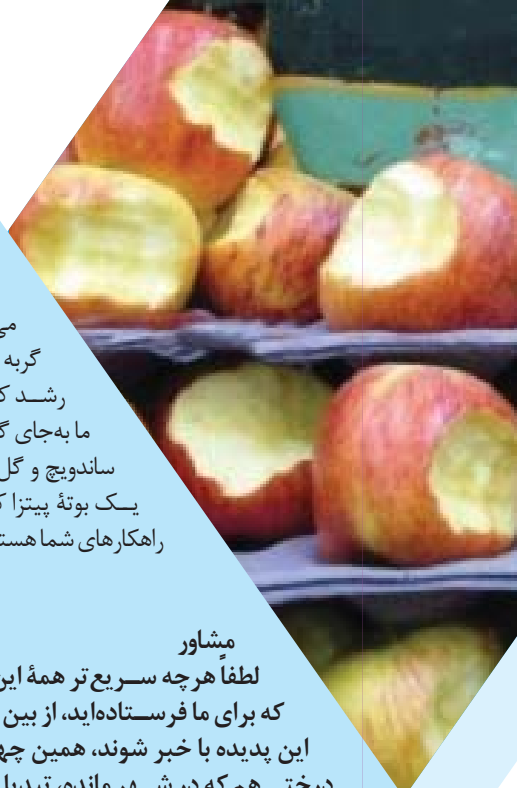
■ از یادش قول گرفت که دیگر نرود.

اول تا
بعد



جملات قصار من در آوردی

■ «از روزنامه برای پاک کردن شیشه استفاده نکنیم.»
لنگ فروش



حمایت از تیم ملی روح‌الله احمدی

بین ورزش‌ها همیشه هست بحث فوتبال
فوتبالی که ندارد ذره‌ای مال و منال
پس نمی‌بینیم در بازیکنانش حس و حال
تا مربی گفت: «تمرین» پاسخ آمد: «بی خیال!»

جای ورزش کردن از ورزش روایت می‌کنیم
«قاطعانه تیم ملی را حمایت می‌کنیم»

تیم ایران رفت خارج، توی ایران جشن بود
کل ایران شاد شد، استان به استان جشن بود
زیر نور آفتاب و زیر باران جشن بود
تیم ملی باخت اما در خیابان جشن بود

حین شادی هم قوانین را رعایت می‌کنیم
«قاطعانه تیم ملی را حمایت می‌کنیم»

اولش گفتند: ما از آفریقا بهتریم!
بعد از آن دیدیم ما از آمریکا بهتریم!
بعد فهمیدیم حتی از اروپا بهتریم!
آخرش معلوم شد از کل دنیا بهتریم!

قصه جام جهانی را روایت می‌کنیم
«قاطعانه تیم ملی را حمایت می‌کنیم»

جو گرفته باز از دیروز ورزش می‌کنیم
بسته به جو، از سه تا سی روز ورزش می‌کنیم
با فلائی که نه، با فیروز ورزش می‌کنیم
باختیم و مثل یک پیروز ورزش می‌کنیم

بعد ورزش هم که احساس رضایت می‌کنیم
«قاطعانه تیم ملی را حمایت می‌کنیم»





تنبلی روح‌الله احمدی

در سر من خیال شعر نبود
یا اگر بود، حال شعر نبود
گفته چون سردبیر، معذورم
چون خفن داده گیر، مجبورم

شده‌ام گند مثل یک حلزون
چون نرفتم ز خانه‌ام بیرون
آن قدر «خورد و خواب» کارم شد
تنبلی آمد و سوارم شد!
شکل و فرم تنم خراب شده
بدنم شکل رخت‌خواب شده!
شاد بودم، ولی بدم آمد
کم کم از تنبلی بدم آمد
تا که یک روز رأس ساعت هفت
تنبلی را پیاده کردم رفت!
جای اینکه تپل می‌ل بشوم
فکر کردم که عقل کل بشوم
صرف کردم زمان ماضی را
حل نمودم کمی ریاضی را
با قلم، با مداد حل کردم
تجزیه، اتحاد... حل کردم

سفت و محکم به درس چسبیدم
تا در آخر نتیجه را دیدم
من برای خودم کسی شده‌ام
درس خواندم، مهندسی شده‌ام

چند خط حرف دوستانه زدیم
سر موضوع شعر چانه زدیم
هم‌جناب مدیر راضی شد
هم دل سردبیر راضی شد
داشت شعرم پیام اخلاقی
ای عزیزان! بقایتان باقی!

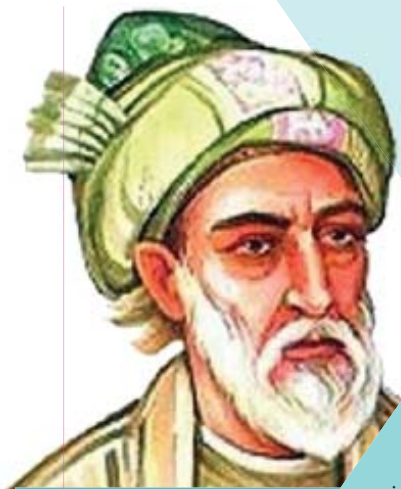
لطیفه‌های امروزی

■ کارگردان تئاتری در جلسه تست و انتخاب
بازیگران به داوطلبان گفت: «نقش سیب‌زمینی
خلال شده‌ای را بازی کنید که دارد در ماهیتابه
سرخ می‌شود.»

همه داوطلبان شروع کردند به بالا و پایین
پریدن الا یک نفر. از او پرسیدند: «تو چرا کاری
نمی‌کنی؟»

گفت: «من به کف ماهیتابه چسبیده‌ام.»





خصوصیات هم کلاسی خوب را توضیح دهید

به نام خداوندی که قلم در دستان من گذاشت تا انشایم را آغاز کنم و این حرف‌ها! و معلم هم مثل همیشه شمع می‌سوزد و می‌سازد با ما که از او نور می‌گیریم!

انشای این هفته ما درباره هم کلاسی خوب است. البته همه می‌دانند که هم کلاسی خوب چه قدر خوب است و چه قدر به درد آدم می‌خورد.

یک هم کلاسی خوب باید:

۱. **با سواد باشد:** یعنی محض کار کند و درس بخواند و آن حیوان دراز گوش را بزند تا هم خودش موفق بشود و هم ما. یعنی ما که برای چیزی نمی‌گوییم، فقط برای این می‌گوییم که با دیدن پشتکار او دلگرم می‌شویم و تشویق می‌شویم که برویم و درس بخوانیم و آدم بشویم. تازه اگر آدم هم کلاسی با سواد داشته باشد و با او دوست شود، خوب است دیگر. آدم می‌رود و پیش بقیه پز می‌دهد که ما هم هم کلاسی با سواد و خر ... ببخشید! درس خوان داریم و به قول مادرمان، خودمان که هیچی نمی‌شویم، مگر اینکه با هم کلاسی‌هایمان پز بدهیم. البته مادر ما به این نکته توجه ندارد که در راه موفقیت‌های هم کلاسی‌های ما، چیپس و نوشابه و ساندویچ‌هایی که ما می‌خریم هم سهم بسزایی دارد!

۲. **با معرفت باشد:** از قدیم گفته‌اند: علم بدون معرفت به آتش بدون پیاز داغ می‌ماند؛ دوزار نمی‌ارزد! آدم وقتی که بچه درس خوان و با سواد و به قول آقا معلممان دانشمند کوچک است، خب باید معرفت هم داشته باشد دیگر! موقع امتحان آن دست بی‌صاحب‌مانده را از روی ورقه بردارد! البته فکر نکنید ما برای چیزی این حرف‌ها را می‌زنیم. ما فقط دلمان به حال آن بی‌صاحب‌مانده می‌سوزد که در ارتفاع مانده است و خون به آن نمی‌رسد و همه خون می‌رود توی مخ آن بی‌معرفتی که فردا وقتی ۲۰ شد به ریش ما می‌خندد.

۳. **بچه محل آدم باشد:** بهترین هم کلاسی در جهان کسی است که علاوه بر داشتن علم و معرفت، بچه محل آدم هم باشد. آن طوری آدم هر وقت که درباره درس دچار مشکلی شد، می‌رود و با او مشورت می‌کند و دفتر ریاضی‌اش را هم که مسئله‌ها را در آن حل کرده است، قرض می‌گیرد و مثل آن بچه که توی فیلم می‌دوید و می‌گفت: «دفتر مقش دوستم را می‌برم» نمی‌شود... دفتر را زود می‌برد و بقیه‌اش را می‌رود گیم‌نت و هی آدرس خانه هم کلاسی‌اش را نمی‌پرسد تا از رویش فیلم بسازند و نتواند به کارهای مهمش برسد!

تازه غیر از این‌ها وقتی که هم کلاسی بچه محل هم باشد، آدم توی گل کوچک هم کمکش می‌کند و به او پاس می‌دهد تا او هم دست بی‌صاحب‌مانده‌اش را از روی ورق بردارد و ما هم مجبور به استفاده از گزینه‌های خوشونت‌آمیز نشویم و دوست بمانیم.

۴. **دوست آدم باشد:** وقتی که آدم از گزینه‌های بد استفاده نکند، خب با بقیه دوست می‌شود دیگر. وقتی هم که دوست شد، دوست‌هایش توی مدرسه برایش داد می‌زنند: «داش حسنو ایول!» و آدم خوشش می‌آید و وقتی که توی کوچه راه می‌رود، دور و برش را می‌گیرند و آدم یاد فیلم‌های آموزنده می‌افتد و اگر خواستند توی کوچه نامردی کنند و توی محل بالایی آدم را بزنند، نوچه... ببخشید، دوست‌های آدم را می‌بینند و نمی‌آیند و نمی‌زنند! و دعوا کار خوبی نیست و از همان دور با هم گفت‌وگو می‌کنند! داشته باشیم بهتر است و از همانجا مواضع همدیگر را به چالش بکشیم، کافی است!!

البته چون ما می‌دانیم که دوست‌های ما با معرفت هستند، این‌ها را می‌گوییم و الا اگر قرار باشد که مثل پارسال همه‌شان یک‌دفعه صلح طلب بشوند و در بروند که نمی‌شود که! آن‌ها قول داده‌اند که در نروند تا دیگر توی محل خودمان از روزگار کج‌مدار کتک نخوریم!

نیش قبل

یادی از طنزها و طنزهای قدیمی

میرزا محمدعلی صائب تبریزی یکی از بهترین شعرای سبک هندی است. شمار اشعارش از شصت هزار بیت می‌گذرد. صائب بیش از دیگر شاعران سبک هندی از اسلوب معادله در شعرهایش استفاده کرده است. شاه عباس دوم صفوی به صائب لقب «ملک الشعرا» بی‌داد. وی در حدود سال هزار هجری زاده شد. هشتاد سال زندگی کرد و در اصفهان دیده از جهان فرو بست. روحش شاد و یادش گرمی باد.

از میان غزلیاتش تک‌بیت‌هایی را انتخاب کرده‌ایم که در ادامه آن‌ها را با هم می‌خوانیم:

«تار و پود عالم امکان به هم پیوسته است
عالمی را شاد کرد آن کس که یک دل شاد کرد»

«فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را
عشرت امروز بی‌اندیشه فردا خوش است»

«عالم بی‌خبری طرفه بهشتی بوده است
حیف و صد حیف که ما دیر خبردار شدیم»

«بود از موی سفید امید بیداری مرا
بالش پر گشت آن هم بهر خواب غفلتم»





شهرام شفیعی

دو مزاحم در ناوایی

ضمناً او خودش مقصر است. اگر کمی بیشتر درس می‌خواند، می‌توانست برای خودش یک شغل بدون اره پیدا کند. عوضش پسرهای جزیره دوست ندارند نانشان با اره نصف شود. این عادت قدیمی پسرهای دوره بی‌تربیت‌ها، هنوز توی جزیره باقی مانده است.

اگر پسری بتواند نان یک متری را درست به خانه برساند، مثل این است که خلبان، هواپیما را با یک موتور به زمین رسانده باشد؛ اما اگر نانوا نان را نصف کند، نتیجه می‌گیریم که آن پسر بچه‌ننه است.

برای بردن نان باید دو سرش را با دو دست بگیرید. بعد هم با نوک دماغتان وسطش را نگه دارید تا توی راه نشکند...

با همه این‌ها، فقط سه تا از انگشت‌هایش قطع شده است!

نان‌فروش سیبیلو همیشه عصبانی است. چون پیرمردهایی که قلبشان با باتری کار می‌کند، از او خواهش می‌کنند نان را برایشان به هجده قسمت مساوی تقسیم کند. این کار یکی از راه‌های صرفه‌جویی در مصرف باتری است! نان‌فروش سیبیلو اره براقش را توی هوا تکان می‌دهد و می‌گوید: «نان را توی خانه هم می‌توانید تکه‌تکه کنید. نکند دوست دارید باز هم دستم را با اره ببرم!»

اما به نظر من حق با پیرمردهاست. چون آن‌ها فقط یک قلب دارند. اما نان‌فروش سیبیلو هنوز هفت تا انگشت دیگر دارد!

تا حالا از آن نان‌های دراز ساندویچی دیده‌اید؟ همان نان‌های یک متری را می‌گوییم که وقتی می‌خواهید برشان دارید، از وسط می‌شکنند.

هیچ‌کس نمی‌داند چرا طول یک نان باید این‌قدر زیاد باشد.

هیچ‌کس؛ حتی معلم ریاضی ما که هم عینک دارد و هم تمام چیزها را درباره طول می‌داند!

نان‌فروش سیبیلو، نان‌ها را تند تند با اره تیزش نصف می‌کند و برای مشتری‌ها توی کیسه می‌گذارد. او ماهرترین نان‌فروش جزیره است؛ یعنی موقع بریدن نان‌ها، هم تلویزیون تماشا می‌کند، هم با شاگردش دعوا می‌کند و هم به طوطی‌اش حرف زدن یاد می‌دهد.

معرفی

به خودش را دارد که کارهایش را از بقیه نویسندگان طنز نوجوان جدا می‌کند. «جزیره بی‌تربیت‌ها»، «عشق خامه‌ای»، «گرچه در جوراب زنانه»، «با عرض معذرت»، «مرغ سوخاری برای جنازه» و «پاشنه طلا» از جمله آثارش هستند. شهرام شفیعی جوایز زیادی هم در حوزه کتاب دریافت کرده است.

ظاهرش آن‌قدر جدی است که به خلبان‌های «توپولف» می‌ماند، اما باطنش یک نوجوان شر و شیطان است. سال ۱۳۴۹ در تهران متولد شده است و برای نوجوانان طنز می‌نویسد. طنزنویسی برای نوجوان کار بسیار پیچیده‌ای است. حتی از سالم به زمین نشاندن یک هواپیمای توپولف هم سخت‌تر است. فانتزی و طنز مخصوص

کارگاه داستان نویسی

قسمت ششم

تشکیل دهیم و او را در ذهنمان ثبت نام کنیم. برای طراحی شخصیت به این سؤال ها جواب می دهیم: «او کجا و در چه سالی متولد شده است؟ نامش چیست؟ پدر و مادر او چه کسانی هستند؟ وضعیت تحصیلی و اقتصادی او چگونه است؟ عادت ها و تکیه کلام هایش چیستند؟ چه کاره است؟ در چه زمینه هایی استعداد دارد؟ و ...»

سه نکته مهم

اول: به نام هایی که برای شخصیت های داستانتان انتخاب می کنید، خیلی توجه کنید. نام مثل پیراهن باید بر تن شخصیت بنشیند و برازنده نقش او باشد.
دوم: شخصیت های داستان را با توجه به موضوعی که انتخاب می کنید، طراحی کنید. مثلاً برای یک داستان ترسناک طراحی شخصیتی منفی که خیلی بگو و بخند است و مردم دوستش دارند، جالب نیست.
سوم: خصوصیات درونی شخصیت داستانتان را آهسته آهسته و در دل متن، به خواننده معرفی کنید. اگر این گونه بنویسید، خواننده از شناخت شخصیت ها بیشتر لذت می برد. مثلاً در قسمتی از داستان که همه در یک جشن تولد در حال شادی کردن و خندیدن هستند، قهرمان داستان شما نمی خندد، چون ذهنش درگیر کمک کردن به دوستش است که به علت مشکلاتی چند روزی است که به مدرسه نمی آید. پس اینجا خواننده متوجه می شود که این قهرمان بیشتر از شادی لحظه ای خودش، به فکر مشکلات دوستش است و نسبت به دوستانش احساس مسئولیت می کند.

آفرینش و انتخاب شخصیت ها (قسمت دوم)

شخصیت ها همان موجودات قصه ما هستند که توسط ذهن ما به وجود آمده اند. اگر می خواهیم نویسنده خوبی شویم، باید شخصیت هایی واقعی و باورپذیر برای داستان هایمان خلق کنیم. به گونه ای که خواننده آن ها را خوب بشناسد؛ حتی بهتر از همسایه ها و دوستانش. خواننده باید آن قدر به شخصیت قصه شما نزدیک شود که مثلاً بداند او از نظر اعتقادی و فرهنگی در چه سطحی است. آیا مهربان است یا نه؟ چه تکیه کلام هایی دارد؟ آرزوهایش چیست؟ وقتی عصبانی می شود، چه عکس العملی از خود نشان می دهد و ...
حتماً اصطلاح شخصیت مثبت و شخصیت منفی به گوشه های خورده است. اگر دوست دارید که با این نوع شخصیت های داستانی آشنا شوید، بهتر است تا آخرین خط این صفحه را بخوانید.

ویژگی های شخصیت مثبت در داستان

باید کاری کنیم تا شخصیت مثبت داستانمان به آدمی دوست داشتنی تبدیل شود. خوب است که او فردی مورد اطمینان، مسئولیت پذیر، شجاع، شریف، فداکار، ناجی و باهوش باشد؛ به گونه ای که اگر در داستان مشکلی برایش پیش آمد، خواننده با او همدردی و برایش دلسوزی کند.

ویژگی های شخصیت منفی در داستان

باید کاری کنیم که شخصیت منفی داستانمان به آدمی دوست نداشتنی تبدیل شود؛ شخصیتی که از او متنفر شویم. آزاردهنده و زورگو، و پیمان شکن و خودخواه باشد. خواننده دلش بخواهد که او مغلوب شود و نقشه هایش عملی نشود.

شخصیت سازی

برای خلق هر شخصیت باید پرونده ای برای او روی کاغذ

تمرین شماره ۱

پرونده ای برای یک شخصیت مثبت در داستانی فرضی تشکیل دهید و خصوصیات او را بنویسید.

تمرین شماره ۲

پرونده ای برای یک شخصیت منفی در داستان فرضی تشکیل دهید و خصوصیات او را بنویسید.

سہ! سہ! سہ! سہ!

مشکل موجود را پیدا کنیم. تحقیقات گسترده‌ای را انجام دادیم و ریشه مشکل را فهمیدیم. فهمیدیم مشکل شخص شخیص دوست گرمای مان سهرابی است و گلایه‌های همسایه‌ها به صاحب ملک مدرسه باعث شده است او چنین تصمیمی بگیرد.

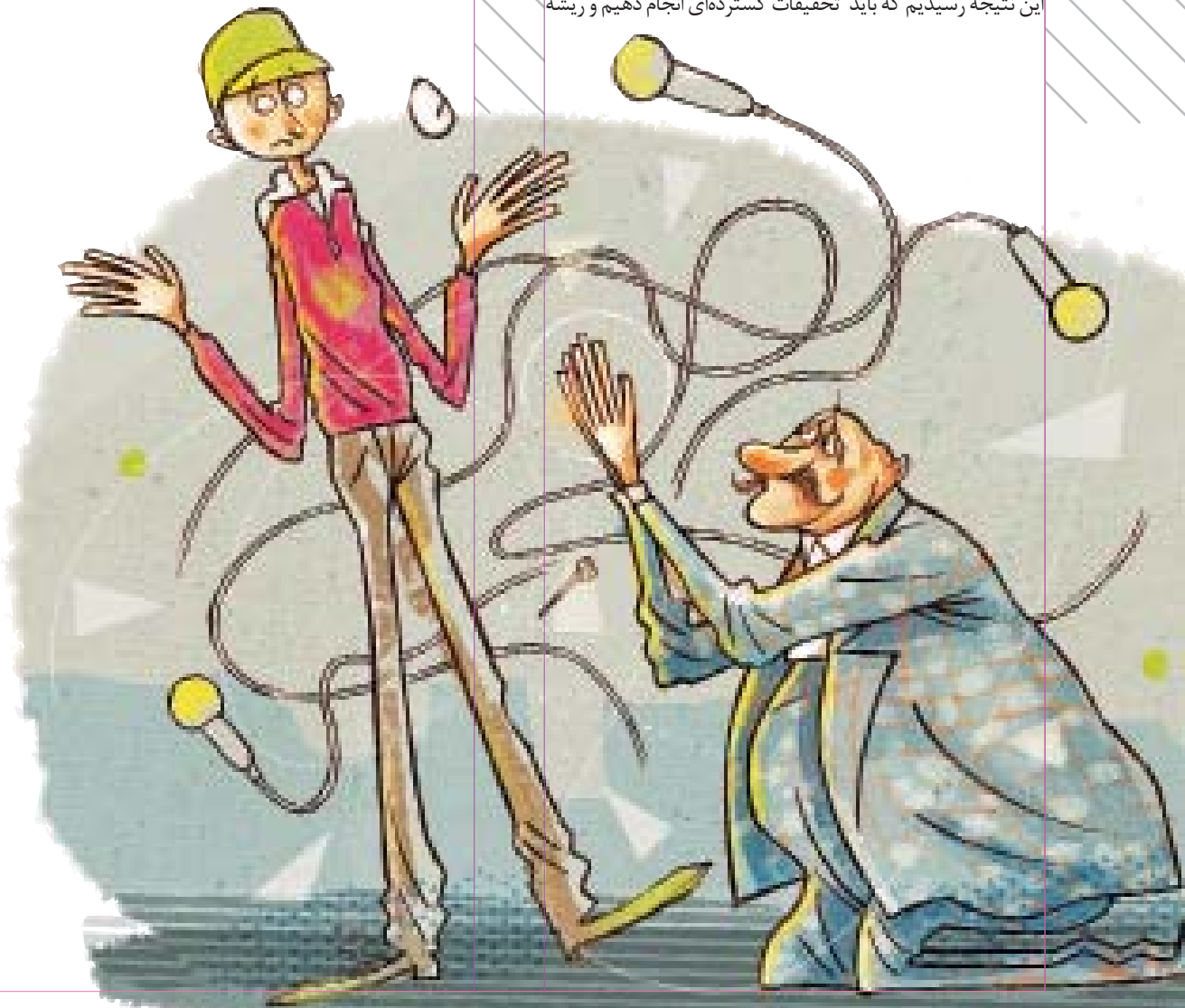
برای همین ما هم تصمیم گرفتیم دادگاه دانش آموزی تشکیل دهیم و سهرابی را در آنجا محاکمه کنیم. دادگاه تشکیل شد و سهرابی صادقانه همه اتهاماتش را پذیرفت و در نهایت محکوم شد به اینکه به تعداد همسایه‌ها گل بخرد و با همراهی کمیته دلجویی، متشکل از جمعی از مثبت‌ترین دانش آموزان مدرسه، به سراغ تمامی همسایه‌ها برویم و از آن‌ها عذرخواهی کند و قول بدهد که دیگر اذیت و سر و صدا نکند. همسایه‌ها هم در عوض از خیر جابه‌جا شدن مدرسه بگذرند. کمیته دلجویی همه همسایه‌ها را تحت تأثیر قرار داد؛ مخصوصاً آقای همسایه مورد نظر را که با گل و کمپوت به عیادتش رفتیم. در نهایت هم همسایه‌ها از مالک خواستند که مدرسه بماند و توانستیم مدرسه‌مان را از بحرانی جدی نجات دهیم.

این شما نیستید که وقت و بی‌وقت این میکروفن مدرسه را دستتان می‌گیرید و پشت آن فریاد می‌زنید: سهرابی! آرام باش! سهرابی! این قدر شلوغ نکن! سهرابی! از روی دیوار بیا پایین! سهرابی! بیا دفتر! سهرابی! سهرابی! سهرابی!

هر زنگ تفریح میکروفن را دستتان می‌گیرید و هر روز همین جملات را تکرار می‌کنید. ما از دست این سهرابی آرامش و آسایش نداریم. دیوانه شدیم. خدا یا!...»

و آقای همسایه از هوش رفت. یکی از معلم‌ها رفت تا آب قند درست کند. آن یکی هم زنگ زد به اورژانس. بعد هم آمبولانس آمد و آقای همسایه را بردند بیمارستان و در بخش مراقبت‌های ویژه بستری کردند.

وقتی مذاکراتمان با بنگاه مورد نظر به بن‌بست رسید، تصمیم گرفتیم که جلسه‌ای برگزار کنیم و جلسه را برگزار کردیم. اول تصمیم گرفتیم پول توجیبی‌هایمان را بگذاریم روی هم شاید بتوانیم جایی را برای مدرسه بخریم. ولی کلاً با پولمان توانستیم دو تا چیپس و سه تا پفک بخریم. برای همین این ایده را کنار گذاشتیم و در پایان آن جلسه به این نتیجه رسیدیم که باید تحقیقات گسترده‌ای انجام دهیم و ریشه



بررسی موانع پژوهشگری

پژوهش بلامانع

در شماره قبل به بررسی چرایی و چگونگی فیش نویسی پرداختیم. در این شماره قصد داریم موانعی را که ممکن است بر سر راه پژوهشگر قرار بگیرند، معرفی کنیم و راه‌حلی برای برطرف کردن آن‌ها ارائه دهیم. این موانع ساده گاهی دانش‌آموزان بسیار توانمندی را از مسیر خارج می‌کنند. شما با هوشیاری از این موانع عبور کنید و به سمت موفقیت بروید.

در مسیر پژوهشگر موانع کدام‌اند؟

موانع را با رویکردهای متفاوت می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. در اینجا موانع اصلی را ذکر می‌کنیم و توضیح خواهیم داد:

۱. حق به جانب بودن

برخی دانش‌آموزها آن قدر به موضوعاتشان علاقه‌مند می‌شوند که ناخودآگاه دلشان می‌خواهد روند پژوهش به نفع موضوع پیش برود (نسبت به موضوع تعصب دارند).

درست شبیه دانش‌آموزی که دارد درباره سیستم دفاعی تیم فوتبال مورد علاقه‌اش پژوهش می‌کند و ناخودآگاه معایب و ایرادات آن تیم را نادیده می‌گیرد. از عناصر اصلی پژوهش، بی‌طرف بودن نویسنده یا پژوهشگر است. نویسنده حق ندارد حقیقت را دستکاری کند تا نتیجه پژوهش به نفع خودش تمام شود.

راه‌حل

اگر به موضوع پژوهستان آن قدر دل بسته شده‌اید (که البته به خودی خود علاقه‌مند بودن به موضوع اتفاق خوبی است) که گمان می‌کنید ممکن است نسبت به آن

متعصب باشید، از معلم، پدر و مادر یا دوستی بزرگ‌تر بخواهید تا مقاله پژوهشی شما را بخواند و هر جا گمان کرد که برخورد شما با موضوع متعصبانه یا حق به جانب بوده است، به شما تذکر دهد تا آن را اصلاح کنید.

۲. ترس

مشکل عمده بسیاری از دانش‌آموزان، وقتی به میانه پژوهششان می‌رسند، این است که می‌گویند: «یعنی موفق می‌شیم؟.. یعنی می‌شه؟... نکنه به تاریخ جشنواره نرسیم؟!» ترس یکی از بنیادی‌ترین موانع بر سر راه پژوهشگر است. شاید اگر شهید چمران لحظه‌ای ترس به خودشان راه می‌دادند که: «پیروز می‌شویم؟» هیچ وقت به جنگی نمی‌رفتند که یک طرفش جمهوری اسلامی بود و طرف دیگرش کل ابرقدرت‌های غرب. ترس آن قدر مشکل بزرگی است که می‌تواند از یک پژوهشگر جهادی و شجاع، یک ترسو بسازد.

راه‌حل

به خدا توکل کنید و پژوهستان را برای رضای خدا و کمک به خلق او شروع کنید.

از خدا بخواهید در این مسیر کمکتان کند. به او توکل کنید تا آرامش سراسر وجودتان را پُر کند.

۳. عجل بودن

برخی پژوهشگران جوان قصد دارند یکشنبه مقاله‌شان را بنویسند، محصولشان را بسازند، اختراعشان را ثبت کنند و... همین موضوع باعث می‌شود پس از چند روز کاملاً دلزده شوند و حس کنند نمی‌توانند پروژه را به سرانجام برسانند. باید توجه کنید که اکثر پروژه‌های مهم پژوهش دانش‌آموزی در یک سال شاکله پیدا می‌کنند، در سال دوم ارتقا می‌یابند تا خرده مشکلاتشان برطرف شود و بعد به بار می‌نشینند، محصول می‌دهند، شکوفا می‌شوند و گاهی از مشکلات مردم باز می‌کنند.

راه‌حل

برای پژوهش خود دفتر برنامه‌ریزی درست کنید. عجل نباشید و تلاش نکنید تمام کارها را در یک روز انجام دهید. هر قدر به مرور پژوهش خود را دنبال کنید، ذهن شما هم فرصت دارد تا بیشتر و بیشتر



می‌شود. مثلاً فرض کنید من قصد دارم دربارهٔ اعتیاد پژوهش کنم؛ موضوعی تکراری و غیرنوآورانه. حال می‌شود با خواندن پژوهش‌های موجود در حوزهٔ اعتیاد به این نتیجه رسید که اگر من در این حوزه کار کنم که: «آیا با افزایش مجازات موادمخدر می‌توان میزان آن را در جامعه کم کرد؟» به موضوعی نوآورانه خواهیم رسید. در این حوزه مشورت کردن می‌تواند نقش بسزایی داشته باشد.

بین معلمان و بستگان خود جست‌وجو کنیم، شاید کسانی باشند که در حوزهٔ پژوهش ما تحصیلات دانشگاهی داشته باشند.

از آن‌ها بخواهیم به ایدهٔ ما گوش کنند و نظرشان را برای ارتقای ایده و ساختار مقاله یا اختراعمان بگویند.

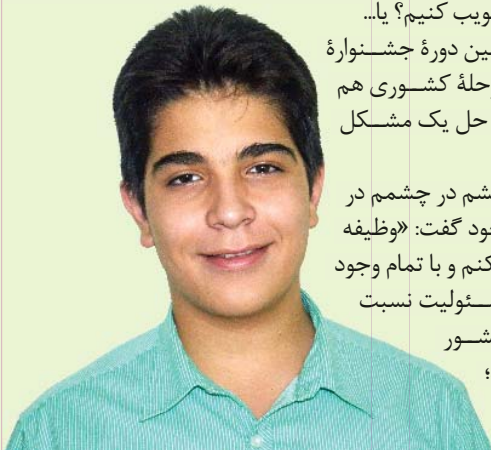
کار روی کودکان کار

فرزین برزگر نفری دانش‌آموز سال سوم دبیرستان است. فرزین از آن دست دانش‌آموزهاست که دوست دارد مشکلات اجتماعی را نشانه برود و گاهی از کار مردم باز کند. از سال دوم که پژوهش را شروع کرده بود، گفت که به موضوع «کودکان کار» فکر می‌کند و دلش می‌خواهد کاری برای بهبود شرایطشان انجام دهد. پس از مطالعهٔ اولیه و بررسی پیشینهٔ این موضوع تصمیم گرفت روی ایده: «مطالعهٔ رویاهای مرتبط با شغل آینده در نقاشی‌های کودکان کار» پژوهش کند. او ۵۰ نقاشی کودکان کار را از ارگان‌های خیریه و فرهنگی جمع‌آوری کرد و به بررسی این موضوع پرداخت که این کودکان آیندهٔ خود را چگونه می‌بینند. آن‌ها خیال می‌کنند که در آینده چه کاره می‌شوند؟ و آیا خشونت در آثارشان تجلی پیدا می‌کند؟

دست‌آورد پژوهش فرزین شناختی از دنیای این کودکان است و همین شناخت سبب می‌شود که بدانیم، برای بهبود شرایط دقیقاً باید چه کار کنیم: فیلم بسازیم و فرهنگ‌سازی کنیم؟ قانون تصویب کنیم؟ یا...

فرزین برزگر در شانزدهمین دورهٔ جشنوارهٔ خوارزمی شرکت کرد و تا مرحلهٔ کشوری هم پیش رفت. اما تلاش او برای حل یک مشکل اجتماعی بسیار مهم‌تر است.

یادم هست که فرزین روزی چشم در چشمم در رابطه با هدفش از پژوهش خود گفت: «وظیفه دارم کاری برای کودکان کار بکنم و با تمام وجود خواهم کرد.» همین حس مسئولیت نسبت به جامعهٔ اسلامی می‌تواند کشور ما را روزبه‌روز توانمندتر کند؛ ان‌شاءالله!



به آن موضوع فکر کند و راه‌حل‌های خلاقانه‌تری سر رها تان بگذارد.

اهمیت پیشینهٔ تحقیق و مشورت

این از وظایف پژوهشگر است که در مورد موضوعش همواره جست‌وجو کند، مقالات و اختراعات مشابه را بشناسد و مطالعه کند. مزایا و معایب نمونه‌های قبلی را استخراج کند تا بتواند مزایا را در مطالعه و مقالهٔ خود بیاورد و حواسش باشد که معایب اختراعات قبلی را تکرار نکند. این عمل در اصل «نگارش پیشینهٔ تحقیق» است و از مهم‌ترین ارکان پژوهش محسوب می‌شود. بیش از این گفته بودیم، از اهمیت‌ها و مزایای یک پژوهش، نوآوری آن در موضوع است. پژوهشگر باید بداند که موضوعش با چه تغییراتی نوآورانه

دو به هم زن

ماهرخ همتی

سلام. همان طور که می‌دانید، هر سال پنجم اسفند ماه، روز بزرگداشت **خواجه نصیرالدین طوسی** است که «روز مهندسی» نام دارد، امروز برنامهٔ صبحگاهی ویژه‌ای داشته‌ایم. امسال ولادت حضرت زینب(س) و روز پرستار با روز مهندسی هم‌زمان شده است و طبق صحبت با شما قرار بر این شد که کار مشترکی با بچه‌های سال چهارم تجربی آماده کنیم. من و **نوشین پاکزاد** از سال اول راهنمایی هم‌کلاسی بودیم. با وجود اینکه سال دوم راه تحصیلمان از هم جدا شد و او رشتهٔ تجربی را انتخاب کرد و من رشتهٔ ریاضی را، اما خدشه‌ای در دوستی پایدار هفت ساله‌مان به‌وجود نیامد و بین بچه‌ها زبانزد هستیم.

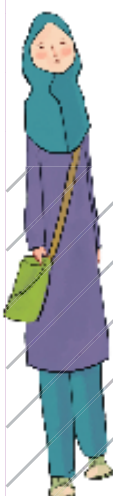
نوشین عاشق پرستاری است. عمه‌اش سرپرستار یک بیمارستان است. نوشین به این شغل افتخار می‌کند و تصمیم دارد در دانشگاه پرستاری بخواند. یادتان هست که به دفترتان آمدیم و خواستیم که برنامهٔ پنجم را ما اجرا کنیم و شما هم پذیرفتید؟ اما امان از دست حسودان و بخیلان. متأسفانه هستند کسانی که چشم دیدن دوستی‌های قدیمی را ندارند. باور کنید نمی‌خواهم نظراتان را نسبت به بعضی از بچه‌ها عوض کنم یا خدای نکرده از آن‌ها بدگویی کنم! فقط می‌خواهم اصل ماجرا را برایتان بگویم. چون فقط شما می‌دانید که می‌توانید با نوشین صحبت و سوءتفاهم را برطرف کنید.

ساناز جابری از سال دوم با نوشین هم‌کلاسی است. متأسفانه باید بگویم که من از همان زمان متوجه رفتار دوگانه‌اش شده بودم و می‌دیدم که دختر صادقی نیست. چند بار پیش آمده بود که بین بچه‌ها دو به هم زنی کند. این بار هم این رفتار نابجایش امان مرا گرفته و رابطهٔ من و نوشین را به هم زده است. واقعاً نمی‌دانم از این کار چه سودی می‌برد! از قول من رفته و به دروغ گفته که شنیده من در کلاس با چند تا از هم‌کلاسی‌هایم مشغول صحبت دربارهٔ آیندهٔ سخت و غیرقابل تحمل نوشین و به‌طور کلی بچه‌های تجربی بودم. این درست عین جملاتی است که ساناز از قول من به نوشین گفته است: «نوشین در اشتباهه. باید کنکور ریاضی بده. اون یه مهندس یا معلم خیلی خوب می‌شه، اما از پس رشته‌های پزشکی بر نمی‌یاد. حتی یک ساعت کم خوابی رو تاب نمی‌باره...»

راستش بیشتر از ساناز، دلم از دست دوست هفت ساله‌ام شکست. ما کاملاً یکدیگر را می‌شناسیم و با روحیات هم آشنا می‌باشیم. او خیلی صبور است و من همیشه گفته‌ام که توانایی پرستار خوب شدن را دارد. نمی‌دانم چه‌طور توانسته حرف‌های دروغ کسی را که پیشینه‌اش در این امر معلوم است، باور کند؟!

در آخر مطلب باید بگویم که نوشین حاضر نیست برای برنامهٔ پنجم با من همکاری کند و راستش خودم هم دیگر دل و دماغی برای اجرا ندارم. کار را به دو نفر دیگر بسپارید. اما از شما خواهش دارم که میانجیگری کنید.

با سپاس بی‌کران
عسل امینی



بایاید دوی همدیگر را هم نزنیم

نمی‌دانم تا حالا دوی شما را به هم زده‌اند یا نه، ولی حال مرا که به هم زده‌اند و اصلاً حس خوبی ندارد. باز هم خبر ندارم که تا به حال دو به هم زنی کرده‌اید یا نه، ولی وقت‌هایی که من دو به هم زنی می‌کردم، خیلی کیف می‌داد، و از آنجایی که دنیا دار مکافات است، پس مطمئن باشید اگر دو به هم زنی کنید و کیف کنید، کسی هم پیدا می‌شود که دو به هم زنی‌تان کند و حالتان را بگیرد. اگر هم کسی پیدا نشود که همان کار را با خودتان بکند، مطمئن باشید که عذاب وجدانش رهایتان نمی‌کند؛ همان طور که مرا چند سالی است یخه کرده و گلویم را چسبیده است. اگر هم از آن آدم‌های بی‌وجدان خوش‌شانس هستید و مطمئنید که کسی میانهٔ شما و رفقای‌تان را به هم نمی‌زند، پس خوش به حالتان! حالا می‌توانید بروید توی خیابان و میانهٔ مردم را به هم بزنید و تفرقه بیندازید. ولی مطمئن باشید ارزشش را ندارد. یک وقتی چشم باز می‌کنید و می‌بینید دور و برتان هیچ کس نیست و تنه‌ایده. هیچ کس از آدم دو به هم زن خوشش نمی‌آید. اگر هم از آن دسته آدم‌های بی‌وجدان خوش‌شانسی هستید که از تنه‌ای لنت می‌برند، پس راهی برای من باقی نمی‌گذارد که شما را به همین

بحران چیپس و سونی

از بین بچه‌های کلاسمان فقط **سلیمان** بود که دستگاه «سونی» داشت، از شناس خوب من سلیمان مثلاً دوست جان‌جانی‌ام بود. عصرها که تعطیل می‌شدیم، همیشه بساطمان خانهٔ سلیمان این‌ها پهن بود. چیپس و ماست و مخلقات پای من بود و راه‌انداختن سونی پای سلیمان. موقع بازی از بس استرس می‌گرفتیم، مثل **الکس فرگوسن** با حرص آدامس سق می‌زدیم. آدامس هم پای من بود؛ آن هم نه آدامس خرسی و شیک. سلیمان می‌گفت آن‌ها آشغال‌اند. از من آدامس‌های مارک‌دار گران می‌خواست. یک جورهایی سلیمان سونی‌اش را می‌داد و من هم جای پول کلوپ، شکم او را سیر می‌کردم. رابطه‌ای دوطرفه! تا اینکه یک روز من مریض شدم، آن هم برای یک هفته و وقتی که برگشتم، دیدم سلیمان به من خیانت کرده.

اسم دوستش **مصطفی** بود. به جای اینکه او برای سلیمان چیپس بخرد، سلیمان

زهرا رهرو

پیام + کاف

خانم رهرو، امروز چهارشنبه است، پس چرا متن بچه‌ها رو نمی‌فرستید؟

سلام، خب هنوز همه ندادن کاراشون رو.

همه یعنی کیا؟

مثلاً ماهرخ همتی!

خانم همتی که می‌گفتند متناهی هشت شماره رو تحویل دادن؟

خب نه، منظورم مهدی ولی‌زاده بود!

مگه شما نباید قبل از ارسال کارا برای من، یه دور بخونیدشون؟

بله خب.

پس چه‌طوری متن ولی‌زاده که «بیایید عاقبت‌اندیش باشیم» رو ندیدید اصلاً؟

من گفتم ولی‌زاده؟ چیزه!... اشتباه تایپی شده، تارا خسرویه که هنوز نداده کارشوا!

خانم رهرو؟

بله؟

متن خودتو نوشتی یا نه؟

ام... شرمنده... راستش... نه.

پس همین اس ام ها را تایپ کن تا نیم ساعت دیگه بفرست برام. می‌دونی که موضوع این ماه چیه؟

بله... می‌دونم... دوبه‌هم زنی!

تارا خسروی

سوی چراغ قسم دهم که دو به‌هم زنی نکنید! مردم این‌طوری افسرده می‌شوند! بیایید دوی همدیگر را هم نزنیم.



مهدی ولی‌زاده

برای او می‌خرید، باورتان می‌شود؟! حتی آدامس هم نداشت، ولی سلمان جای من را داده بود به او! همین‌جا اعتراف می‌کنم که من بین سلمان و مصطفی را به‌هم زدم، فقط کافی بود به سلمان بگویم که او بعدازظهرها، بدون اینکه به سلمان خبر دهد، می‌رود خانه عابدی تا با او فوتبال‌دستی بازی کند، و مهم‌تر از همه اینکه برای عابدی چیپس و آدامس هم می‌خرید! سلمان بعد از اینکه این را فهمید، رابطه‌اش را با مصطفی به‌هم زد. بخش غمناک ماجرا اینجاست که بعد از رابطه‌اش با او، باز هم من را ندید. با یکی دیگر به خانه می‌رفت و سونی بازی می‌کرد. سلمان هیچ وقت دوباره پیش من برنگشت.

الان فهمیدم که من را فقط برای چیپس و ماست موسیر می‌خواست، و من به خاطرش دو به‌هم زنی کردم! هنوز هم عذاب وجدانش یخهام کرده.



غم دوران

روایتی از زندگی شهید عباس دوران

نشسته است پشت فرمان. چراغ داخل اتومبیل روشن است. قرآن کوچکی را باز می‌کند و می‌خواند؛ چشم‌هایش خیس است. کسی به پنجره بسته ماشین می‌زند. عباس سر بلند می‌کند. تبسمی می‌کند. مادر مهناز است. می‌پرسد چرا توی ماشین نشسته‌ای، و عباس سر به زیر می‌گوید: «طاقت ندارم گریه‌های مهناز را ببینم.» مادر دوباره می‌گوید: «بیا بالا مشلتق بده، به دنیا آمده!»

عباس با تمام صورتش می‌خندد. قرآنی را که در دست دارد، می‌دهد به مادر. دوربین فیلم‌برداری را برمی‌دارد و پله‌ها را سه تا یکی می‌رود بالا.

روز سی‌ویکم تیرماه ۱۳۶۱ عباس دوباره می‌نویسد: «ساعت سه صبح است. تا یک ساعت دیگر باید گردان باشم. امروز پرواز سختی داریم. می‌دانم مأموریت خطرناکی است. حتی ممکن است دیگر زنده برنگردم، اما خودم داوطلبانه خواسته‌ام که این مأموریت را انجام بدهم. تا دو ماه دیگر از این جنگ دو سال می‌گذرد. به عباس، پسر عمویت هم گفتم. گفتم دلم می‌خواهد

یک‌بار که می‌توانیم یکدیگر را ببینیم. دست‌کم غذا برایت درست می‌کنم. جان مهناز بگذار بیایم. تحمل دوری‌ات برایم خیلی سخت است. بهم تلفن کن. منتظر نامه‌ات هستم. مهناز تو.» و بعد از چند روز جواب نامه‌اش آمد: «خاتون من، مهناز خانوم گلم سلام، بگو که خوب هستی و از دوری من زیاد بهانه نمی‌گیری. برای من هم نبودن تو سخت است، ولی چه می‌شود کرد. جنگ، جنگ است و زن و بچه هم نمی‌شناسد. نوشته بودی که دلت می‌خواهد برگردی بوشهر. مهناز به جان تو کسی اینجا نیست... زیاد غصه نخور، همه چیز خیلی زود درست می‌شود. دوستت دارم. خیلی زیاد مواظب خودت باش.»

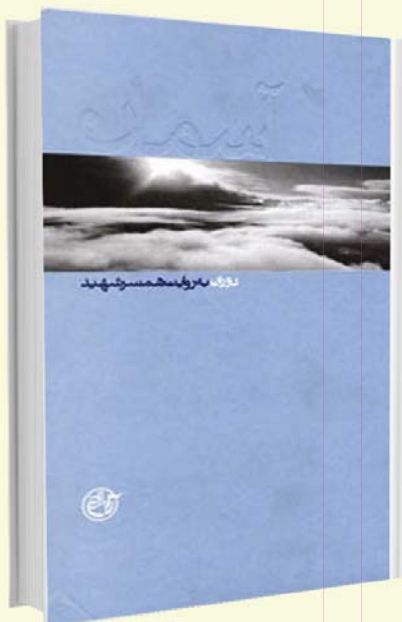
همسرت عباس، مهر ۱۳۵۹

مادرش گفته بود دختر به ارتشی نمی‌دهد و او فکر می‌کرد واقعاً نمی‌دهد. ساده بود. جوان بود و فکر می‌کرد دنیا طوری ساخته شده است که آدم‌ها همیشه می‌توانند همان کاری را بکنند که می‌خواهند. ساده بود و جوان؛ چرا که از این ارتشی خوشش آمده بود. چون تا یک هفته قبل فکر می‌کرد می‌خواهد درس بخواند و برود دانشگاه، اما حالا نمی‌خواست. حالا مردش را دیده بود و می‌خواست کنارش زندگی کند.

برای اولین بار برایش نامه نوشت: «سلام عباس جان! فکر نمی‌کردم روزی آن قدر از هم دور بشویم که بخواهم برایت نامه بنویسم... این اولین بار است که بدون تو می‌آیم شیراز. بدون تو برایم جهنم است. عباس تو را به خدا بگذار بیایم بوشهر، حداقل زیاد هم نتوانی بیایی، هفته‌ای

عباس دوران که بود؟

عباس دوران در سال ۱۳۲۹ در شهر شیراز دیده به جهان گشود. وی پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۴۸ وارد دانشکدهٔ خلبانی نیروی هوایی ارتش شد و پس از طی دورهٔ مقدماتی در ایران، برای ادامهٔ تحصیل و دورهٔ تکمیلی به آمریکا اعزام شد. پس از اخذ نشان و گواهی‌نامهٔ خلبانی به ایران بازگشت. با آغاز جنگ تحمیلی، در پست افسر خلبان شکاری و معاونت عملیاتی انجام وظیفه کرد. دوران در طول جنگ بیش از یکصدودو پرواز جنگی داشت. در هفتم آذرماه ۱۳۵۹ در عملیات (مروارید) حماسه‌ای بزرگ آفرید و به کمک شهید خلبان حسین خلعتبری پنج فروند ناوچهٔ عراقی را منهدم ساخت. در سحرگاه روز ۳۰ تیرماه سال ۱۳۶۱، در عملیات حمله به «پالایشگاه دوره»، هواپیمای او مورد اصابت موشک دشمن قرار گرفت و دوران به شهادت رسید. پس از سال‌ها انتظار در تیرماه ۱۳۸۱ بقایای پیکر شهید دوران توسط «کمیتهٔ جست‌وجوی مفقودین» به میهن منتقل شد و در پنجم مرداد ۱۳۸۱، طی مراسمی، بر دوش هم‌زمان خلبانش تشییع شد.



نام کتاب: آسمان
دوران به روایت همسر شهید
پدیدآورنده: زهرا مشتاق
ناشر: روایت فتح

اگر اتفاقی برایم افتاد، تو به خاطر نسبتی که با مهناز داری، خودت خبر را به او بدهی.»

مهناز از هفت صبح منتظر عباس بود. اما وقتی پسرعمویش عباس را جلوی در خانه دید، بی‌اختیار پایش سست شد. دیگر نمی‌توانست بایستد. همان‌جا نشست و زد زیر گریه. سال‌ها گذشته است. این بار مهناز برای عباس می‌نویسد: «ملکهٔ تو دیگر لبی برای خندیدن ندارد. حتی حوصلهٔ خودم را هم ندارم. تو نیستی و همهٔ چیزهای خوب ارزششان را برایم از دست داده‌اند. دنبال قضایای حقوق و این حرف‌ها هم نرفتم. مو به تنم راست می‌شد که بخواهم از خون‌بهای تو حرف بزنم.

تمام حرفم این است که به تو بگویم در این دنیای بزرگ هیچ زنی نیست که شوهرش را دو بار روی شانه‌هایش تشییع کرده باشد. کاش بتوانی بفهمی عباس که حمل تابوتی به سبکی پر، چه‌قدر سخت است! من و امیر این سنگینی را در سکوت با هم تقسیم کردیم، بی‌آنکه از قبل چیزی به هم گفته باشیم!

دلم می‌خواهد همه چیز دروغ باشد و تو هنوز زنده باشی. در تابوت دوباره باز شود و ما تو را ببینیم که از خوابی دراز و دور بیدار می‌شوی و به ما لبخند می‌زنی.»

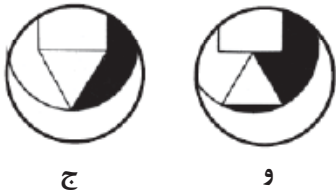
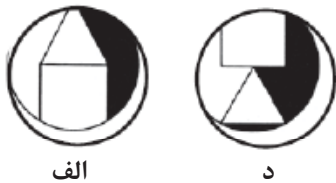
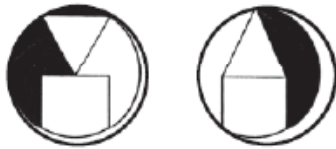
راوی: نرگس خاتون (مهناز)
دلیبروی فرد

خوراک مغز

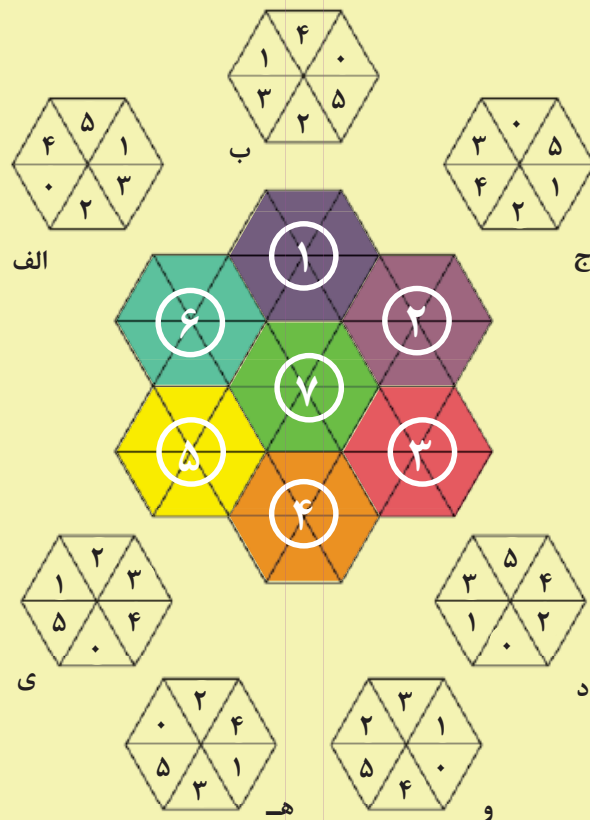
این مجموعه برای هرکس منحصربه‌فرد و شخصی است و چهار مرحله دارد:

۱. آمادگی: تلاش مغز برای حل مسئله از راه‌های معمول.
۲. پرورش موضوع: وقتی مغز نتوانست از راه‌های معمول مسئله را حل کند خسته می‌شود و به سراغ راه‌های دیگر می‌رود.
۳. یافتن راه‌حل: در این قسمت ناخودآگاه فرد مثل جرعه راه‌حل را پیدا می‌کند.
۴. تأییدیه گرفتن: حالا قوه استدلال پاسخ را تحلیل و بررسی و همه احتمالات را ارزیابی می‌کند.
در ادامه، برای آزمایش خلاقیت ذهن شما، سؤال‌هایی طراحی شده‌اند که رفته‌رفته مشکل‌تر می‌شوند. برای حل ده آزمون زیر ۴۵ دقیقه وقت دارید.

۲ اگر دو تصویر بالای خط درست باشند، کدام یک از تصاویر پایین خط اشتباه است؟

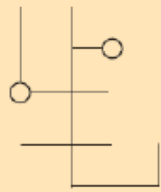


۱ شش‌وجهی‌ها را طوری در شکل قرار دهید تا اعداد داخل مثلث‌ها کنار هم یکسان باشند. چرخاندن شش‌وجهی‌ها مجاز نیست.

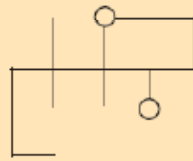


پاسخ صحیح کدام است؟

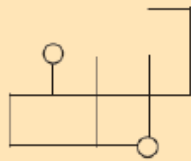
۴ کدام شکل با بقیه تفاوت دارد؟



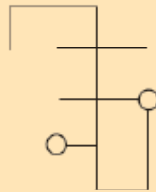
الف



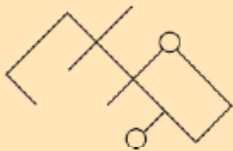
ب



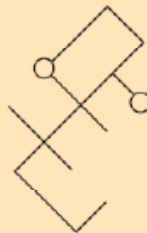
ج



د



هـ

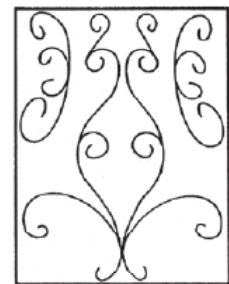


و

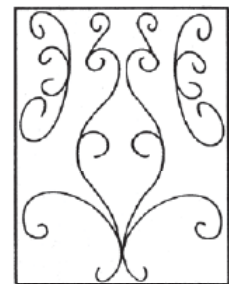
۳ کدام شکل با بقیه تفاوت دارد؟



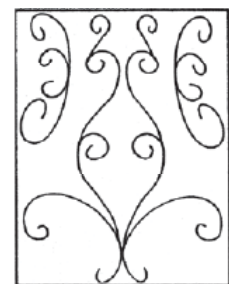
الف



ب



ج

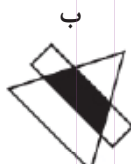


د

۵ کدام یک از سه شکل زیر مناسب جای خالی است؟



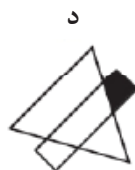
الف



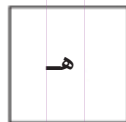
ب



ج



د



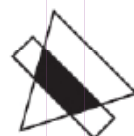
هـ



و



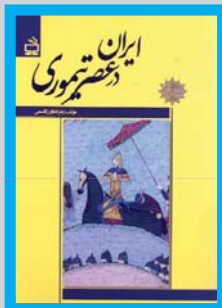
۱



۲



۳



در این کتاب می‌خوانیم چگونه تیمور و جانشینانش در برابر عظمت فرهنگ و تمدن ایران سر تعظیم و تسلیم فرود آوردند و توانستند هنر و دانش را به رونق و شکوفایی دوباره برسانند.

ایران در عصر تیموری / زهرا کشاورز
قاسمی / مدرسه / تهران / ۱۳۹۲.

تلفن: ۸۸۹۲۴۷۵۰



بازیافت به معنای مصرف دوباره فرآورده‌ها و مواد برای ساختن فرآورده‌های جدید به جای دور ریختن آن‌ها است. این کتاب با «بازیافت»، «بازکاهی»، «بازاندیشی»، «باز مصرف» آشنای می‌شویم.

پلاستیک و بازیافت / کیت واکر / ترجمه
هایده منصوری / انتشارات فنی ایران /
تهران / ۱۳۹۲.

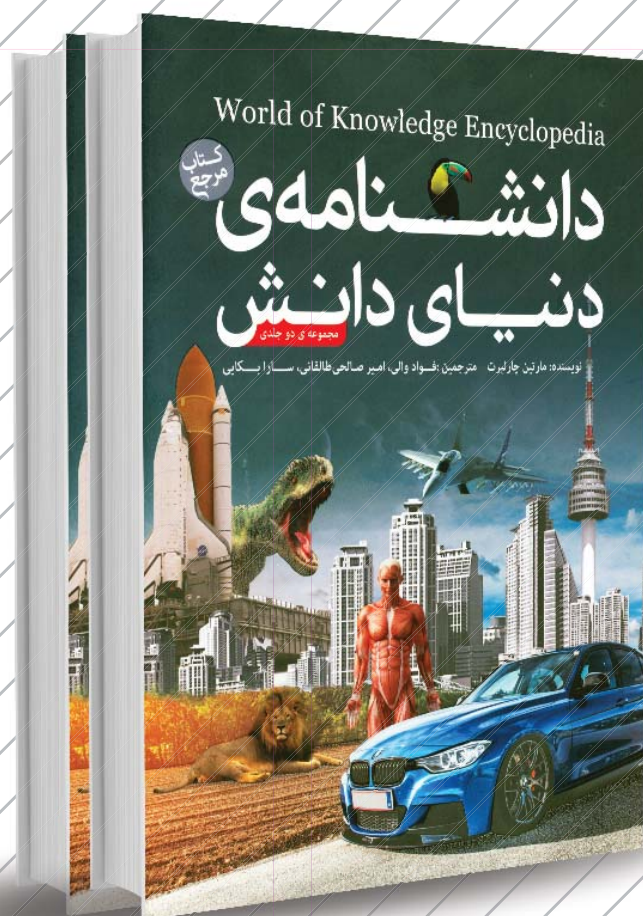
تلفن: ۸۸۵۰۵۰۵۵



«من امیر علی نبویان هستم، متولد دوم فروردین هزار و سیصد و پنجاه و نه. فارغ‌التحصیل رشته مهندسی برق از دانشگاه صنعتی مازندران. این قصه‌ها اتوبیوگرافی نیستند و تماشای ساختن این ذهن مشوش هستند!»

قصه‌های امیر علی ۱ / امیر علی نبویان /
نقش نگار / تهران / ۱۳۹۱

تلفن: ۶۶۹۵۰۷۲۵



را به صورت طبقه‌بندی شده در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد. این کتاب با هدف آشنایی مخاطبان با موضوعات گوناگون علمی در شاخه‌های مختلف از جمله تکنولوژی، بدن انسان، فضا و اکتشافات، پرندگان، ماهی‌ها و دوزیستان، خزندگان و... منتشر شده است. همچنین واژه‌نامه‌ی انتهای کتاب، بر سرعت دستیابی خواننده به معانی واژه‌های علمی گوناگون می‌افزاید. پدیدآورندگان این کتاب تلاش کرده‌اند تا با گنجاندن موضوع‌ها و مطالب گوناگون علمی، یک مجموعه‌ی طبقه‌بندی شده و جامع را در اختیار خوانندگان قرار دهند که برای اغلب گروه‌های سنی مناسب بوده و اطلاعات ارائه شده در آن متناسب با نیازهای عمومی خوانندگان باشد.

روش پرواز پرندگان به هواپیمایی بی‌موتور (گلایدر) شباهت دارد که برای پرواز کردن با استفاده از جریان هوا، به ارتفاع و سرعت بیش‌تر دست می‌یابد. شکل بال پرندگان بسته به نیازهای هر گروه متفاوت است. برخی از آن‌ها در مسافت‌های طولانی پرواز می‌کنند و به همین دلیل از بال‌های بلند و پهن برخوردارند. در حالی که بعضی دیگر دارای بال‌های کوتاه و گرد می‌باشند که برای پروازهای کوتاه مدت، از شاخه‌ای به شاخه‌ی دیگر مناسب است.

دانشنامه‌ی دنیای دانش مجموعه‌ای دو جلدی است که هر بخش آن به بررسی یک مقوله علمی جداگانه می‌پردازد. این مجموعه با زبان و متنی ساده و در قالب تصاویر جذاب، مطالب گوناگون علمی

دانشنامه‌ی دنیای دانش

مترجمان: فواد والی، امیر صالحی طالقانی، سارا بکایی / پیام آزادی / تهران / ۱۳۹۳.
دانشنامه‌ی دنیای دانش (جلد اول و دوم) / مارتین چارلبرت /

تلفن: ۳۳۹۰۵۵۱۵